

## کشمکش مجلس و دولت، نزاع بر سر لایحه بودجه و بحران مالی دولت

موافق از ۲۳۴ نفری که در این جلسه حضور داشتند، تصویب کرد.  
لایحه بودجه ای که دولت اوایل اسفند ماه به مجلس ارائه داد، همراه با سر و صدای فراوان و اختلافات در درون اردوی ارتجاع بود. این اختلاف از آنجائی بالا گرفت که درآمد دولت از نفت تحت تأثیر بحران اقتصادی جهان با کاهش  
در صفحه ۳

نزاع دولت و مجلس بر سر لایحه به اصطلاح هدفمند سازی یارانه ها ، بودجه سال آینده و اوضاع مالی دولت را با چالشی جدی رو به رو ساخته است.

در پی کشمکش مجلس و دولت در طول چند هفته گذشته بر سر منابع و مخارج دستگاه دولت در سال آینده، بالاخره روز ۱۸ اسفند، مجلس ارتجاع، کلیات لایحه بودجه را با ۱۴۸ رأی

## فرا رسیدن بهار و سال نو را به مردم زحمتکش ایران تبریک می‌گوییم



در آستانه بهار و نوروز ایستاده‌ایم. سال ۸۷ سپری شد و یک سال دیگر بر عمر نکیت بار جمهوری اسلامی افزوده شد. مرتجعین حاکم بر ایران، این پاسداران کهنه پرستی و ارتجاع، این مخالفین سرسخت آزادی و رهائی انسان، نتوانستند یک سال دیگر، سلطه جابرانه خود را حفظ کنند و توده‌های مردم زحمتکش را در انقیاد و اسارت نگاه دارند.

در سال ۸۷ که اکنون آخرین روزهای آن را می‌گذاریم، وضعیت اقتصادی و معیشتی توده‌های مردم، به مراتب بدتر و وخیم‌تر شد. فشارهای سیاسی و اقدامات سرکوبگرانه رژیم، بیش از پیش تشدید گردید و بر ابعاد و دامنه مصائب اجتماعی نیز فوق‌العاده افزوده شد.

گرانی و افزایش جهشی و چندباره قیمت‌ها، تنگناهای معیشتی را، که اکثریت توده‌های مردم با آن دست به گریبان بودند، دوچندان ساخت. قیمت کالاها و خدمات مصرفی، از اجاره مسکن گرفته تا پوشاک و خوراک و بهداشت و دارو و امثال آن، به طرز سرسام آوری افزایش یافت. قیمت برخی از اقلام خوراکی‌ها بیش از صد درصد افزایش یافت. نرخ تورم، پرشتاب‌تر

در صفحه ۲

## صدور احکام زندان برای اعضای هیئت مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه را محکوم می‌کنیم

در صفحه ۸

## حادثه، بس عظیم بود

در صفحه ۱۰

## به یاد تمامی رفقای فدائی که در راه آزادی و سوسیالیسم جان فشاندند

۱۴

## دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، راهکارهای اصول‌گرایان و "اصلاح‌طلبان"

قبل و زودتر از همه، آمادگی خود را برای ورود به عرصه انتخاباتی اعلام کرد، و خاتمی که پس از ماه‌ها تردید، سرانجام در واپسین روزهای پیش از ۲۲ بهمن، رسماً خود را به عنوان کاندیدای این دوره انتخابات ریاست جمهوری رژیم معرفی کرد. علاوه بر کروی و خاتمی، پرونده کاندیداتوری میرحسین موسوی نیز همچنان باز است. چنانکه خود او در آخرین مصاحبه اش، اعلام کرد که در حال بررسی

در صفحه ۹

تا دهمین دوره نمایش انتخاباتی ریاست جمهوری رژیم حاکم بر ایران سه ماه مانده است. به رغم زمان اندکی که باقی مانده، اما دو جناح اصلی رژیم، یعنی اصول‌گرایان و گروهی که بر خود نام اصلاح طلب نهاده‌اند، در کشاکش اختلافات درونی هستند و مانده‌اند که شعار عوام‌فریبی‌شان چه باید باشد.

"اصلاح‌طلبان" حکومتی به رغم تشنت و بی‌برنامگی‌شان، تا این لحظه دست به نقد دو کاندیدا معرفی کرده‌اند. کروی که از چند ماه

## دولت "آشتی ملی" از نوع فلسطینی

مراتب پیچیده‌تر از ده‌ها دولت به اصطلاح آشتی ملی‌ست که در گوشه و کنار جهان تاکنون تشکیل شده‌اند.

هنگامی که یاسر عرفات پس از قرارداد اسلو در سال ۱۹۹۳ اعلام کرد که سازمان آزادیبخش فلسطین به عنوان تنها نماینده‌ی مردم فلسطین نابودی اسرائیل را به عنوان پیش شرط تشکیل حکومتی به نام فلسطین کنار گذاشته است، چند

در صفحه ۸

نمایندگان دو گروه اصلی درگیر در فلسطین که فتح و حماس هستند قرار است از روز بیستم اسفند به مدت ده روز در قاهره برای تشکیل یک دولت "آشتی ملی" با هم مذاکره کنند. هنگامی که بحران سیاسی در دولت‌های بورژوازی اوج می‌گیرد و بن‌بست از همه سو رخ می‌نماید، آن‌گاه جناح‌های درگیر سخن از آشتی ملی می‌گویند. اما در مورد فلسطین و دولتی که قرار است در پی مذاکرات قاهره شکل بگیرد، وضعیت به

## به مناسبت ۸ مارس

## گفتگوی نشریه کار با سوسن بهار

تلاش گر جنبش کارگری، دبیر جمعیت الغای کار کودکان و

سر دبیر فصل نامه‌ی کودک و جوان داروگ در صفحه ۵

## فرارسیدن بهار و سال نو را به مردم زحمتکش ایران تبریک می‌گوئیم

از سال‌های گذشته، سیر صعودی پیمود و به اعتراف منابع دولتی لاقلاً ۳۰ درصد افزایش یافت. قدرت خرید کارگران و سایر توده‌های زحمتکش به شدت کاهش یافت. فاصله درآمدها و هزینه‌های زندگی اکثریت عظیم مردم جامعه، بیشتر، و شکاف طبقاتی ژرف‌تر و عیان‌تر شد. انبوه دیگری از کارخانه‌ها و مراکز دولتی تعطیل و متوقف گردید. اخراج و بیکارسازی کارگران، در ابعاد گسترده‌تری ادامه یافت. صفوف چند ده میلیونی بیکاران، کارگران و زحمتکشانی که جمهوری اسلامی، مرگ تدریجی و زندگی در زیر خط فقر را بر آنان تحمیل نموده است، پُر شمارتر و متراکم‌تر شد. در حالی‌که بنابه آمارهای انتشار یافته، خط فقر در سال ۸۷ حدود ۸۰۰ هزار تومان درآمد ماهانه برآورد شده است، روشن است که اکثریت قریب به اتفاق کارگران، معلمان، پرستاران و کارمندان جزء دولتی، در زیر خط فقر بسر برده‌اند. در سال ۸۷، سطح معیشت و زندگی کارگران و توده مردم زحمتکش، شدیدتر و همه‌جانبه‌تر از گذشته، مورد یورش و تعرض طبقه سرمایه‌دار و رژیم سیاسی پاسدار منافع این طبقه قرار گرفت. در یک کلام، فقر، بیکاری، گرسنگی، فلاکت و بدبختی، در سال ۸۷، ابعاد هولناک‌تری به خود گرفت.

بدیهی است که بیکاری فزاینده، فقر، گرسنگی، بی‌آیندی و تنگناهای متعدد اقتصادی و معیشتی، اثرات مستقیم خود را بر تشدید و گسترش مصائب اجتماعی برجای گذاشت. اعتیاد به مواد مخدر، به طرز وحشتناکی گسترش یافت و صف چند میلیونی معتادان، ده‌ها هزار تن دیگر از جوانان و حتا دانشجویان و دانش‌آموزان را به درون خود کشید. به گفته رئیس پلیس مبارزه با مواد مخدر، از فروردین تا اسفند ۸۷ یعنی در ظرف یازده ماه، ۵۰۱ تن (یعنی روزانه بیش از یک و نیم تن) مواد مخدر کشف شده که به اعتراف وی، نسبت به سال قبل، ۲۵ درصد افزایش داشته و نشان دهنده افزایش بازار مصرف مواد مخدر می‌باشد. بیماری ایزد در کل جامعه، بویژه در میان معتادان تریقی افزایش یافته است. شمار بیشتری از زنان و دختران جوان، از روی تنگدستی و به حکم اجبار، به فحشا و تن‌فروشی روی آورده‌اند. کار کودکان و استثمار وحشیانه خردسالان، رواج بیشتری یافته و بر انبوه میلیونی کارتن‌خواب‌ها و کودکان کار و خیابانی افزوده شده است. آمار خودسوزی‌ها و خودکشی‌ها افزایش یافته است. سالانه متجاوز از ۴ هزار نفر، به علت خودکشی، جان خود را از دست می‌دهند. این رقم، تنها بیان‌گر مواردی است که به فوت منجر شده است، شمار کسانی که دست به خودکشی می‌زنند، نزدیک به سه برابر این رقم می‌باشد. یورش همه‌جانبه به سطح معیشت کارگران و

در وضعیت اقتصادی و معیشتی توده‌های مردم ایجاد نشد، بلکه اوضاع اقتصادی و معیشتی توده‌های مردم در سال ۸۷، به مراتب بدتر و وخیم‌تر از سال‌های گذشته شد. تاکتیک تشدید سرکوب و زور حداکثر، نتوانست اعتراضات و مبارزات روبه گسترش توده‌های کارگر و زحمتکش را مهار کند. ده‌ها و صدها اعتصاب و اجتماع اعتراضی کارگری از جمله اعتصابات کارگران کشتی‌سازی، لاستیک البرز، ذوب آهن، کوره پز خانه‌ها، لوله‌سازی لوشان، اعتصاب کارگران ایران خودرو، اجتماعات اعتراضی کارگران صنایع فلزی، اعتصابات و راه‌پیمایی کارگران شرکت ذغال سنگ شرقی، اعتصابات و اجتماعات اعتراضی مکرر معلمان، اعتراضات زنان و پرستاران، اعتصابات و اجتماعات اعتراضی دانشجویان از جمله اعتراضات پرشور آن‌ها علیه گورستان‌سازی و پادگان‌سازی دانشگاه‌ها، تماماً بیان‌گر همین واقعیت است.

این‌ها همه، نشان دهنده این واقعیت‌اند که، به رغم تشدید بیش از پیش سرکوب و خفقان در سال ۸۷، جمهوری اسلامی، قادر نشده است و هرگز قادر نخواهد شد، خواست توده مردم برای بهبود شرایط زندگی، برای تغییر و دگرگونی وضع موجود، برای آزادی و رهائی را در آذهان آن‌ها زائل سازد و کارگران و زحمتکش‌ان را، از مبارزه برای تحقق این خواست‌ها بازدارد.

کارگران و زحمتکش‌ان، خواهان تحول و دگرگونی‌اند، خواهان آزادی، رهائی و رفاه اجتماعی‌اند و با همین نگرش است که به رغم فقر روزافزون و گرفتاری‌های متعددی که جمهوری اسلامی برایشان ایجاد کرده است، هر ساله به استقبال بهار و نوروز می‌روند. نوروزی که خود، نشانه‌ای از تغییر و تحول و نو شدن طبیعت است. آرزوی مردم، بر این بوده است و بر این است که همراه با فرارسیدن بهار و نو شدن طبیعت، در زندگی شخصی و اجتماعی آن‌ها نیز چنین تحولی رخ دهد و سال نو، با نشاط و شادی و رفاه و خوشبختی مردم زحمتکش همراه باشد. بهبود شرایط و دگرگونی اجتماعی که مردم کارگر و زحمتکش طالب آن هستند، صرفاً یک خواست و آرزو نیست. تغییر و

دگرگونی اجتماعی، آزادی و رفاه و تعالی انسان یک ضرورت تاریخی است. اگرچه نیروهای بازدارنده تحول تاریخ، مرتجعین حاکم و پاسداران نظم موجود می‌کوشند این تحول تاریخی را به تأخیر اندازند، اما هیچکس و هیچ نیروی نتوانسته است مسیر بالنده تاریخ را سد کند و چرخ آن را از حرکت به سمت پیشرفت و تعالی بازدارد. بنابراین، کم‌ترین تردیدی در این مسأله وجود ندارد که تمامی طرفداران سکون و کهنه پرستان و مدافعین نظم موجود، در برابر نیروی بالنده و تحول طلب و دگرگون ساز جامعه که خواهان آزادی، رهائی و تعالی انسان‌ست، از پای درخواهند آمد و آن روز، روز آزادی و رهائی فرا خواهد رسید!

با آرزوی پیروزی کارگران و زحمتکش‌ان برای دگرگونی بنیادی نظم موجود و با آرزوی فرا رسیدن روز آزادی و رهائی، بهار و سال نو را به عموم مردم زحمتکش ایران تبریک می‌گوئیم.

زحمتکش‌ان در سال ۸۷ و گسترش مصائب اجتماعی، در عین حال با تشدید سرکوب و اختناق سیاسی همراه بود. دور جدید اختناق سرکوبی که با قرار گرفتن احمدی نژاد در رأس قوه مجریه آغاز شده بود، در طول یک سال اخیر، با شدت و حدت بیشتری ادامه یافت. به موازات شکست سیاست‌های دولت و به تناسب عریان‌تر شدن این شکست‌ها و ناکامی‌ها در انظار توده‌ها، بر شدت و دامنه سرکوب‌ها نیز افزوده شد. هیچ جنبش اجتماعی و فعالیت آگاهانه‌ای از گزند یورش ارتجاع برکنار نماند. فضای سرکوب و خفقان، در محیط‌های کارگری، مدارس و دانشگاه‌ها تشدید شد. اعتصابات و اجتماعات اعتراضی کارگران، معلمان و دانشجویان، بیرحمانه مورد یورش ارگان‌های سرکوب رژیم قرار گرفت. صدها تن از کارگران، معلمان، زنان و دانشجویان و فعالان جنبش‌های اعتراضی، به دادگاه‌های ارتجاعی احضار شدند، دستگیر شدند، مورد شکنجه و محاکمه قرار گرفته و به شلاق و زندان محکوم شدند. صدها تن دیگر مورد ارباب و پی‌گرد نیروهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم قرار گرفتند. در سال ۸۷، اجرای احکام فوق‌العاده ارتجاعی و ضد انسانی مانند شلاق و سنگ‌سار و امثال آن افزایش یافت. شمار اعدام‌ها و قتل زندانیان سیاسی در زندان، فزونی گرفت. اقدامات سرکوب‌گرانه علیه روزنامه‌نگاران، ناشران، نویسندگان و کاتبان آن‌ها بیش از پیش تشدید گردید. به بهانه اجرای "طرح امنیت اجتماعی"، فضای خفقان و سرکوب علیه زنان بیشتر و آشکارتر از گذشته تشدید شد. ده‌ها هزار تن از زنان، توسط گشت‌های خیابانی، ایستگاه‌های بازرسی و گله‌های بسیجی مورد اهانت و هتک حرمت قرار گرفتند. مانورهای پی‌درپی نظامی، گشت‌های عملیاتی، رژه یگان‌ها و گروه‌های رنگارنگ وابسته به سپاه و بسیج در خیابان‌ها و شهرها، بیان روشنی از خواست و تصمیم حاکمیت مبنی بر مرعوب ساختن کارگران و زحمتکش‌ان و سرکوب و خفقان حداکثر بود.

به این لیست، باز هم می‌توان اضافه نمود، اما همین مقدار نیز برای نشان دادن کارنامه سیاه جمهوری اسلامی در سال ۸۷ کافی‌ست.

سال ۸۷، در عین حال حاوی نکات دیگری هم بود. در این سال، بار دیگر ثابت شد که زور و سرنیزه ولو حداکثر، پاسخگو نیست و نمی‌تواند در برابر اعتراضات و مبارزات توده‌های سدی نفوذ ناپذیر ایجاد کند. تاکتیک تشدید سرکوب عریان، هنگامی می‌توانست کارائی داشته باشد و اعتراضات رو به گسترش را مهار کند که با یک رشته رفرم‌ها و یا لاقلاً ایجاد شرایطی که بتواند وضعیت اقتصادی و معیشتی توده‌های مردم را بهبود ببخشد، توأم گردد و از حدت و شدت تضادها بکاهد. احمدی نژاد بر این خیال بود که با تشدید سرکوب و چنگ انداختن بر درآمدهای هنگفت نفتی و وعده آوردن پول نفت بر سر سفره مردم، می‌تواند اعتراضات و مبارزات روبه گسترش توده‌های مردم را مهار کند. اما سیاست‌های دولت احمدی نژاد نیز بحران اقتصادی را تشدید کرد، گرانی و تورم را جهش‌وار افزایش داد و نه تنها هیچ‌گونه بهبودی

## کشمکش مجلس و دولت، نزاع بر سر لایحه بودجه و بحران مالی دولت

شدید روبرو شد و دولت برای تامین منابع مالی خود خواهان آزاد سازی هر چه فوری تر و ضربتی بهای حامل های انرژی و افزایش شدید مالیاتها در بودجه سال آینده شد. لایحه بودجه دولت، منبع تامین کمبود مخارج را بر افزایش حدود ۴۰ درصدی مالیات ها و گران کردن کالاهای حامل انرژی که بر آن نام "هدفمندسازی یارانه ها" نهاده اند، قرار داده بود. نمایندگان مجلس ارتجاع، در اساس مخالفتی با راه حل دولت نداشتند. اختلاف بر سر کمیت ها و شیوه تامین این مخارج بود. در این که مالیات ها باید افزایش یابد، همداستان بودند، اما اختلاف بر سر این بود که اولاً - این افزایش ۴۰ درصدی مالیات ها قابل وصول نیست. لذا بخشی از آن کسری بودجه ی پنهان است. ثانیاً - گروهی نیز این افزایش شدید مالیات را در شرایط بحران اقتصادی جهان، منجر به تشدید بحران اقتصادی در ایران می دانستند. اختلاف دیگر، بر سر گران کردن بهای کالاهای حامل انرژی بود به شکلی که در لایحه بودجه آمده بود.

در حالی که لایحه جداگانه دولت تحت عنوان "لایحه هدفمندسازی یارانه ها" هنوز به تصویب نرسیده بود، احمدی نژاد اما مفاد اصلی این لایحه را در لایحه بودجه جای داده بود. دولت با این اقدام عملاً لایحه ی موسوم به "هدفمندسازی یارانه ها" را تصویب شده اعلام می کرد. گروهی از درون خود جناح موسوم به اصول گرا، با این اقدام دولت مخالف بودند و آن را ادامه ی تحقیر مجلس از سوی احمدی نژاد و بی اعتنائی به مصوبات آن که پیشینه ای طولانی دارد، عنوان نمودند. لذا در جریان بررسی لایحه بودجه در کمیسیون های اقتصادی به مخالفت با آن برخاستند. مخالفت اما اساس پیشنهاد احمدی نژاد را زیر سوال نمی برد. تمام نمایندگان ارتجاع، متفق الرأی بودند که بهای کالاهای حامل انرژی باید افزایش یابد. ولی این که به یکباره باید انجام بگیرد یا تدریجاً، زمان آن پیش از انتخابات ریاست جمهوری رژیم باشد یا پس از آن، اختلافات داشتند. این اختلاف بر اساس از نگرانی بر سر واکنش توده های مردم ایران در پی افزایش چند برابری بهای حامل های انرژی و بروز تورمی بسیار شدید ناشی می شد. جنبه فرعی آن نیز رقابت های درونی و گروهی بود. اختلاف دیگر بر سر رقمی بود که در لایحه دولت قرار گرفته بود و ظاهراً می بایستی بخشی از آن نقداً به عنوان جبران افزایش بهای حامل های انرژی به دهک های پایین پرداخت شود. مجلسی ها، عموماً با این مسئله مخالف بودند. گروهی با این استدلال که تورم را افزایش خواهد داد. گروهی با تردید در مورد هدف سیاسی احمدی نژاد و گروهی نیز از زاویه ی مخالفت با آزادسازی یکباره قیمت ها. بنابراین، در طرح نهایی کمیسیون تلفیق، ابتدا این مسئله کلاً به کنار گذاشته شد. اما اساس پیشنهاد احمدی نژاد که آزادسازی قیمت حامل های انرژی بود، با کمی تعدیل در مورد سرعت اجرای آن تصویب شد و مبلغ ۸ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان، از این بابت برای تامین هزینه های دستگاه دولت در نظر گرفته شد. اما پیشنهاد

احمدی نژاد ۳۴ هزار میلیارد تومان بود. لذا وی با ارسال نامه ای، مجلس را تهدید به پس گرفتن لایحه نمود و نامه خود را به رئیس مجلس علنی کرد. وی در این نامه به رئیس مجلس نوشت: "خواهشمنداست ترتیبی اتخاذ فرمایید که این دو لایحه با لحاظ همه ظرایف و ملاحظات و به صورت هماهنگ پیش برود تا مشکلی در اجرای آنها و یا خدای ناکرده اداره امور اقتصادی و اجتماعی مردم به وجود نیاید و در صورتی که چنین اقدامی مقدور نباشد مبلغ ۸۵ هزار میلیارد ریال منظور شده در بخش درآمدی لایحه بودجه به شرح اصلاحیه پیوست حذف گردد تا مشکلی برای مردم و اجرای بودجه حادث نشود."

پوشیده نبود که این تهدید احمدی نژاد جدی نیست، بلکه برای چانه زنی و توافق بیش تر با مجلس است. کمیسیون تلفیق مجلس که پیش از این، پیشنهاد دولت را رد کرده بود، در طرح نهایی خود تجدید نظر کرد و این رقم را به ۲۰ هزار میلیارد تومان افزایش داد. در گزارشی که رئیس این کمیسیون در روز تصویب کلیات لایحه بودجه ارائه داد، گفته شد که رقمی معادل ۲۰ هزار میلیارد تومان به عنوان درآمد حاصل از آزادسازی بهای کالاهای حامل انرژی در نظر گرفته شده است که ۸۵۰۰ میلیارد تومان آن به دولت تعلق می گیرد و مبلغ ۱۱ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان برای توزیع بین مردم و واحدهای تولیدی در نظر گرفته شده است.

وی اعلام کرد رقم کل بودجه از ۶ / ۲۸۲ هزار میلیارد تومان که در لایحه دولت آمده بود، به ۸ / ۲۹۸ هزار میلیارد تومان افزایش یافته است. افزایش بودجه عمومی در این میان تقریباً ۲۰ هزار میلیارد تومان است که از ۳ / ۸۹ هزار میلیارد تومان پیشنهادی دولت به ۲ / ۱۰۹ هزار میلیارد افزایش یافته است. کلیات بودجه البته با اکثریت کمی تصویب شد و احمدی نژاد هم به آنچه که می خواست ظاهراً دست یافته بود. اما در واقع این دامی بود که رقبای همفکرش برای وی گذاشتند تا یک گدازشمالی از بابت نافرمانی ها، تحقیر مجلس و نادیده گرفتن مصوبات آن و تهدیداتش به وی بدهند.

یک روز پس از تصویب کلیات لایحه بودجه، مجلس وارد بحث جزئیات شد. معمولاً آن بخش از لایحه بودجه دولت که به شرکت ها اختصاص دارد، توضیحی پیرامون آن داده نمی شود و بی سر و صدا تصویب می شود. این شرکت ها هر سال تریلیون ها تومان سود دارند که معلوم نیست سر از کجا در می آورد. آنچه که در مجلس مورد بحث قرار می گیرد و اخباری از آن در بیرون منتشر می شود، بخش علنی بودجه عمومی دولت است. بودجه عمومی دولت بر پایه مخارجی قرار گرفته است که اساساً متکی به نفت و مالیات است. درآمد دولت از نفت از اواسط سال جاری در مقایسه با ۶ ماه نخست سال، تقریباً به یک سوم کاهش یافته است. بنابراین برای تامین مخارج سال آینده خود، در پی راه های دیگری برای جبران آن برآمده است. لذا تکیه لایحه بودجه بر افزایش شدید مالیات ها و افزایش بهای کالاهای حامل انرژی که در انحصار دولت قرار

دارند و به شکلی آن ها نیز مالیاتی غیر مستقیم اند، قرار گرفته بود. با این همه مرکز پژوهش های مجلس، پس از آن که دولت، لایحه بودجه را به مجلس ارائه داد، اعلام کرد که دولت با کسری بودجه، رقمی معادل ۴۰ هزار میلیارد تومان در سال آینده رو به رو خواهد بود. یعنی این مبلغ نیز باید به اشکال دیگر از جیب توده زحمتکش مردم پرداخت شود، تا دستگاه انگل دولت بتواند به حیات خود ادامه دهد. با تغییراتی که در مجلس ارتجاع صورت گرفته بود، اکنون ۲۰ هزار میلیارد تومان دیگر نیز به بودجه ی عمومی دولت افزوده شده بود.

اما منبع تامین مالی این مخارج هنگفت معادل ۲ / ۱۰۹ هزار میلیارد تومان از کجا است؟ اگر بهای نفت در سال آینده کاهش پیدا نکند و در سطح کنونی باقی بماند، حدود ۳۰ میلیارد دلار، از این بابت عاید دولت خواهد شد که با در نظر گرفتن دیگر درآمدهای ارزی دولت به رقم ۷ / ۳۷ میلیارد دلار خواهد رسید که در لایحه بودجه به آن اشاره شده است. مبلغ ۱۴ میلیارد دلار نیز از حساب ذخیره ارزی برداشت خواهد شد. اگر فرض را بر این قرار دهیم که مخارج دستگاه دولت از این مبلغ تعیین شده در بودجه عمومی تجاوز نکند که معمولاً چنین نیست و هم اکنون بحث بر سر کسری بودجه وزارت خانه های آموزش و پرورش، آموزش عالی و بهداشت، حدود ۱۰ هزار میلیارد تومان است، باقی مانده، حدود ۵۸ هزار میلیارد تومان خواهد بود. مجلس تصویب کرده است که دولت از طریق فروش مؤسسات عمومی که در تملک دولت قرار دارند، معادل ۷ هزار میلیارد تومان به دست آورد. اما پیش از این رئیس خصوصی سازی دولت گفته بود که حتا برای تامین ۵ هزار میلیارد تومان درآمد دست به نقد، باید سه برابر این مبلغ به فروش رود. وی افزود که در شرایط بحران اقتصادی و ریزش روزافزون بهای سهام، مطلقاً چنین احتمالی برای فروش وجود نخواهد داشت. بنابراین مبلغی که از این بابت در بودجه قرار می گیرد، لاقلاً بخش قابل ملاحظه آن پا در هوست. در نهایت دولت می تواند با زور و فشار به جای پرداخت مطالبات نقدی کارگران و کارمندان، بخشی از آن را به عنوان فروش سهام مؤسسات دولتی از این طریق تامین کند و بخش دیگری هم از این مؤسسات را به قیمت های نازل به سرمایه داران بخش خصوصی واگذار نماید. اما در هر حال مبلغی که در بودجه آمده است، تامین نخواهد شد و باز هم رقمی متجاوز از ۵۰ هزار میلیارد باقی می ماند که این مبلغ را می خواهد مستقیم و غیر مستقیم از توده مردم بگیرد. متجاوز از ۳۰ هزار میلیارد تومان آن باید از طریق انواع و اقسام مالیات ها و عوارض تامین گردد که در نهایت نیز هر شکلی که به خود بگیرند، مستقیم باشد یا غیر مستقیم، پرداخت کنند آن توده های کارگر و زحمتکش مردم ایران خواهند بود. آنجایی که این مالیات مستقیماً از دستمزد و حقوق زحمتکشان برداشت می گردد، چیزی پوشیده نیست. اما آنجایی هم که ظاهراً سرمایه داران خصوصی و مؤسسات

## کشمکش مجلس و دولت، نزاع بر سر لایحه بودجه و بحران مالی دولت

سرمایه‌داری دولتی باید بپردازد، پرداخت کننده نهایی آن توده مردم‌اند. برای نمونه، مالیات بر واردات کالاها در لایحه بودجه مصوب ۱۸ اسفند، بارشده ۲۴ درصدی روبروست. تاجر و سرمایه‌دار صنعتی که واردکننده کالاها را سرمایه‌ای یا مصرفی هستند، مبلغ مالیات بر واردات را بر هر کالایی که باید به دست مصرف‌کننده برسد، می‌افزایند. نتیجتاً این مصرف‌کننده نهایی است که مالیات را پرداخته است. عین همین مسئله به شکلی دیگر در مورد بسیاری از منابع تأمین مالیاتی دولت صادق است. نمونه دیگر در نظر گرفتن مبلغ ۳۲ هزار میلیارد ریال به عنوان مالیات بر تسعیر ارز است. خرید و فروش ارز توسط سرمایه‌داران صورت می‌گیرد. تا جایی که آن‌ها ارز را برای واردات کالاها از بانک مرکزی می‌خرند و مالیات دولت بر آن افزوده می‌گردد، روشن است که این نیز به حساب هزینه کالاها گذاشته می‌شود و در نهایت باز مصرف‌کننده نهایی است که آن را می‌پردازد. در موارد دیگر نیز وضع بر همین منوال است.

البته این که دولت همواره مالیات را از توده‌های زحمتکش مردم می‌گیرد، اتفاقی جدید نیست. اساساً بودجه دولتی در هر کشور سرمایه‌داری وسیله‌ای برای توزیع مجدد درآمد ملی است. یعنی پس از آن که ارزش‌های جدیداً آفریده شده توسط کارگران در طول سال، به صورت دستمزد و سود میان دو طبقه اصلی جامعه تقسیم شد، طبقه سرمایه‌دار برای تأمین هزینه‌های دستگاه دولتی خود که وسیله‌ای برای حفظ نظم موجود است، مجدداً بخشی از درآمد ملی را که به صورت دستمزد نصیب کارگران شده بود، به طرق مختلف و از جمله مهم‌ترین آن، مالیات، از طریق بودجه دولتی، بازپس می‌گیرد. آنچه که در لایحه بودجه، جدید است، ابعاد کمرشکن فشاری است که در سال آینده در نتیجه این توزیع مجدد، بر گرده کارگران و مردم زحمتکش وارد خواهد آمد. قرار بود رقمی معادل ۲۰ هزار میلیارد تومان هم از طریق افزایش بهای کالاها حامل انرژی تأمین گردد که به یکباره از بودجه حذف شد. رقیب احمدی نژاد که با تصویب کلیات لایحه بودجه همه راه‌ها را بر اقدامات بعدی وی بسته بودند، یک روز پس از تصویب کلیات لایحه، آماده بودند که تمام رشته‌های وی را پنبه کنند و گوشمالی سختی به وی بدهند. نوبت که به تصویب اصلی‌ترین بند مربوط به سیاست احمدی نژاد رسید، برخی خواستار افزایش مدت زمان شور و بررسی بند ۳۱ لایحه در مورد به اصطلاح هدفمند کردن یارانه‌های حامل انرژی شدند. رئیس مرکز پژوهش‌ها و رئیس کمیسیون انرژی و عضو کمیسیون ویژه مجلس خواهان حذف آن شدند. رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس در نطق خود گفت: "آنچه دولت تصمیم گرفته و به این شکلی که در کمیسیون تلفیق تصویب شد، هم رکورد توری را به دنبال خواهد داشت و هم جبران آن مشکل می‌شود."

وی افزود: "در اقتصاد ما شوک نفتی که موجب رکود تورم می‌شود، پذیرفته شده و در ایران در معرض این رکود توری هستیم و نرخ‌های توری که در ایران اتفاق می‌افتد، به شدت متفاوت است." رئیس کمیسیون انرژی و عضو کمیسیون ویژه نیز گفت: "در کمیسیون ویژه بحث هدفمند کردن یارانه‌ها هنوز به پایان نرسیده است و لازم و شایسته بود که اجازه داده می‌شد این بحث در کمیسیون ویژه به پایان می‌رسید و در صحن مطرح می‌شد تا یک لایحه پخته آورده می‌شد. این بند مورد نظر دولت هم نیست و چیزی مابین نظر مجلس و دولت است پس ترجیح می‌دهیم این بند حذف شود."

وزیر اقتصاد و دو مخالف هم صحبت کردند. وزیر اقتصاد که در مجلس حضور داشت گفت: "اگر رئیس جمهور در این راستا نامه‌ای به مجلس نوشت به این دلیل بود که ما به دنبال هدفمند کردن یارانه‌ها هستیم و نه حذف آن." لذا خواست که موافقان حذف بند، از پیشنهاد خود صرف‌نظر کنند. اما دیگر اصرار فایده‌ای نداشت. رای گیری شد و با ۱۳۲ رای موافق، ۱۰۲ رای مخالف، ۹ رای ممتنع از مجموع ۲۴۶ نفری که حاضر بودند، بند مربوطه حذف شد. این که در فاصله یک روز تعداد مخالفین از ۵۶ نفر به ۱۳۲ نفر افزایش یافت، گویای دامی است که همفکران اصول‌گرای احمدی نژاد برای او کار گذاشته بودند. به این ترتیب، درآمد ۲۰ هزار میلیارد تومانی دولت حذف شد و تمام برنامه ریزی وی آنگونه که می‌خواست پیش برود، برهم خورد. دولت هم جلسات مجلس را بایکوت کرد و در جلسه روز بعد هیچیک از وزرا حاضر نشدند. پس از این ماجرا، حالا سوال این است که سواى تشدید اختلافات در درون باند‌های جناح موسوم به اصول‌گرا، وضعیت منابع تأمین مالی بخشی از مخارج دولت و کسری‌های بودجه چه می‌شود؟

رئیس مجلس گفت: "قرار بر این شد تا کمیسیون تلفیق به بررسی این موضوع بپردازد اما در نتیجه بررسی‌های کمیسیون تلفیق چیزی به سقف درآمدهای دولت افزوده نخواهد شد."

رئیس کمیسیون تلفیق و رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس در خصوص نحوه جبران کسری ۸ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومانی بودجه، گفت: یک راه این است که این مبلغ از سرجمع بودجه کسر شود یعنی کل بودجه ۱۰ درصد کاهش یابد. اما پیشنهاد معقول تر که از سوی دولت نیز مطرح شده است، این است که ۴ هزار میلیارد تومان از بودجه عمرانی، ۲ هزار میلیارد تومان از بودجه جاری و ۲ هزار میلیارد تومان دیگر از حساب ذخیره ارزی برداشته شود. اما با توجه به اینکه ۴۰ درصد اعتبارات حساب ذخیره ارزی به بخش خصوصی اختصاص داده شده است، ما نباید به سمت برداشت از حساب ذخیره ارزی برویم، بنابراین پیشنهاد ما این است که بدون برداشت از این حساب، ۶ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان از بودجه عمرانی کسر شود و ۲ هزار میلیارد تومان از بودجه جاری.

وی در پاسخ به سنوالی پیرامون قیمت بنزین در سال آینده، گفت: "قطعا در سال آینده قیمت حامل‌های انرژی تفاوت‌هایی خواهد داشت، چون ما در بودجه سال آینده هیچ اعتباری برای واردات بنزین و گازوئیل پیش بینی نکرده ایم اما تعیین قیمت حامل‌های انرژی در اختیار دولت است."

اما رئیس کمیسیون ویژه بررسی طرح تحول اقتصادی گفت: "بهتر است دل خوش نکنیم که پس از این حذف از آثار آن راحت خواهیم شد. کماینکه به دنبال این حذف بالغ بر ۱۵ هزار میلیارد تومان کسری بودجه پیدا می‌کنیم، مگر اینکه از حساب ذخیره‌ی ارزی برداشت شود که این راهکار هم با توجه به شرایط ما امکانپذیر نیست."

وی راه دیگر را استقراض از بانک مرکزی عنوان کرد و گفت: "معنی این مسأله حدود ۹۰ هزار میلیارد تومان نقدینگی جدید و تورم است." رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس هم می‌گوید: "دولت می‌تواند براساس قانون توسعه حمل و نقل عمومی و مدیریت مصرف سوخت که پارسل تصویب شد و امسال دولت برای اجرای آن کاری نکند، قیمت گازوئیل و بنزین را تدریجاً تا آخر سال ۹۰ به قیمت فوب خلیج فارس برساند و از اول فروردین ۸۸ دست به اصلاح قیمت بنزین و گازوئیل بزند و یارانه واردات ندهد."

در این فاصله کمیسیون ویژه هدفمند کردن یارانه‌ها کار خود را تمام می‌کند و چون لایحه فوریتی است برای بررسی در اولویت قرار می‌گیرد و تا تیرماه تکلیف لایحه‌ی هدفمند کردن نهایی می‌شود."

یک عضو کمیسیون بودجه می‌گوید: "در حال حاضر دو معضل اساسی در لایحه بودجه سال ۸۸ بوجود آمده که یکی ۸۵۰۰ میلیارد تومان به طور مستقیم و دیگری ۱۰ هزار میلیارد تومان بطور غیر مستقیم از منابع بودجه سال آینده به این بحث مربوط هستند."

براین اساس ۶ هزار میلیارد تومان بودجه مربوط به واردات حامل‌های انرژی و ۴ هزار میلیارد تومان مربوط به شفاف سازی قیمت حامل‌های انرژی در کنار ۸۵۰۰ میلیارد تومان درآمد مربوطه به هدفمند کردن یارانه‌ها در مجموع ۱۸ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان کسری بودجه دولت در لایحه سال آینده بوجود آمده است. در حال حاضر یک گزینه توسط کمیسیون برنامه و بودجه و دومین گزینه نیز توسط برخی اعضای کمیسیون نظیر توکلی مطرح شده است. براساس پیشنهاد کمیسیون برنامه و بودجه، اصلاح قیمت حامل‌های انرژی تا سقف ۸۵۰۰ میلیارد تومان صورت خواهد گرفت.

پیشنهاد دیگر نیز افزایش قیمت حامل‌های انرژی تا سقف ۲ برابر است که طی روزهای آینده مطرح خواهد شد."

همانگونه که از اظهار نظرهای فوق آشکار است، عجلاتاً وضع بودجه سال آینده دولت با ده‌ها هزار میلیارد کسری آشکار و پنهان آن، پا در هوا و بلا تکلیف مانده است و دولت در سال آینده با یک بحران مالی جدی رو به رو خواهد بود. به احتمال زیاد در روزهای آینده با توافقات پشت پرده، می‌کوشند لاقلاً برای بخشی از این معضل مالی دولت، منبعی را دست و پا کنند. این منبع در هر حال و هر شکلی که به خود بگیرد، از جیب توده‌ها خواهد بود. لذا با در نظر گرفتن وضعیت بودجه و راه حل‌هایی که دولت برای مقابله با ورشکستگی مالی خود اتخاذ خواهد کرد، حتی اگر مستقیم و غیر مستقیم بخشی از لایحه گران کردن حامل‌های انرژی مجدداً وارد لایحه بودجه نشود، سال آینده مردم ایران با فشارهای مادی بیشتر و توری شدیدتر از سال

## به مناسبت ۸ مارس

### گفتگوی نشریه کار با سوسن بهار

تلاش گر جنبش کارگری، دبیر جمعیت الغای کار کودکان و سر دبیر فصل نامه ی کودک و جوان داروگ

**نشریه کار - با سپاس از شما، سوسن بهار عزیز و گرامی برای این گفتگو، قبل از طرح سئوالات، همان طور که می دانید در آستانه ۸ مارس روز جهانی زن قرار داریم، فرصت را مغتنم شمرده و فرا رسیدن ۸ مارس، روز جهانی زن را، به شما و همه زنان مردان آزادی خواه و سوسیالیست تبریک می گوئیم. و اماسئوالات؛**

**نخستین پرسش ما این است که، جنبش زنان در شرایط کنونی از نظر شما در چه وضعیتی به سر می برد و مهم ترین مطالبات زنان چه هستند؟**  
**سوسن بهار-** با دورد به شما و خوانندگان نشریه ی کار، متقابلا هشت مارس را تبریک عرض می کنم.

اجازه بدهید اول درک خودم را از مقوله ی "جنبش زنان" توضیح دهم. شخصا به جنبش زنان قائل نیستم و جنبش مطالبات زنان را که اساسا زنانه نیست و نباید هم باشد قبول دارم. با تیبینی که من از جنبش ها و حرکت های اجتماعی برای تحقق مطالبات مربوط به خود دارم و حاصل نظر و تجربه ی شخصی من است، آن چیزی که امروز به خود نام جنبش زنان گذارده است - چه در داخل و چه در خارج از ایران- نه یک جنبش مطالباتی، بلکه نوعی از حرکت به اصطلاح آن. جی. اوئی می داند که علی رغم عینی و عریان بودن فشار بر زنان و نیاز به یک حرکت اعتراضی و رو به جلو برای تغییر وضعیت بسیار اسف انگیز زنان، در بسیاری از موارد از چهارچوب خواست های محدود و منطبق با قوانین یا در بهترین حالت تغییرات جزئی و اصلاحیاتی بر قوانین موجود فراتر نمی رود. این که فشار بر زنان و سرکوب مداوم آنان در رژیم آپارتاید جنسی ایران، نه فقط حق انتخاب پوشش، که حتی نفس کشیدن و قدم زدن در خیابان را برای زنان به امری سیاسی تبدیل کرده است، ذره ای از اهمیت ماکرو بودن به معنی فراگیر بودن و رادیکال بودن خواست ها به عنوان تنها تضمین عملی شدن شان نمی کاهد. متاسفانه کل جنبش زنان در سطح جهانی نسبت به تاریخچه هشت مارس و اوایل قرن پیشین، از همان عارضه ی سطحی نگرسی و ضعف درونی و شکست ها و قلع و قمع و ضرب و شتم چه فیزیکی و چه روانی و فلسفی- رنج می برد، که سایر جنبش های اجتماعی نیز در عصر گلوبالیزاسیون و امپراطوری سرمایه از آن ها رنج می برند. این که مسئله زنان مسئله ای زنده و روزمره است -به ویژه در مورد ایران که ابتدایی ترین مسائل مربوط به زنان کاملا سیاسی است- فی النقصه به معنای وجود یک جنبش اعتراضی زنده و بالنده و رادیکال علیه نابرابری های عدیده بین زنان و مردان در زمینه های مختلف زندگی اجتماعی و علیه تبعیض جنسی نیست.

در سطح جهانی هم جنبش زنان در این دوره شاید بیش تر بر مساوات اداری و مثلا حضور "تعدادی" زنان در پارلمان های اروپا و یا پست ها و مقام های کلیدی پای فشاری می کند، تا حقوق اجتماعی برابر، بیمه ی بیکاری و سایر بیمه های اجتماعی، افزایش دست مزد، جلوگیری از کار کودکان، مرخصی دوران زایمان، کمک هزینه ی سرپرستی از کودکان و بالا رفتن کیفیت کاری و مهارت زنان در عرصه های دیگر. به همان اندازه که بانوان عضو پارلمان زیاد می شوند، وقتی که جای تساوی اداری با برابری واقعی عوض شده باشد، شغل خدمت کاری زنان و کار خانگی که برای مثال از مدت ها از جامعه ی سوئد نه حذف، بلکه کم و نادر شده بود، اضافه می شود. می توان گفت علی رغم این که مسائل زنان کماکان سیاسی و طبقاتی است، اما نگاه آن چه که جنبش زنان خوانده می شود به طور علی العموم، کم تر سیاسی و طبقاتی است. این «جنبش» بیش تر به خود و مسائل خود مشغول شده است و کم تر به مسائل عمومی و مشمول جامعه ی انسانی که مسائل زنان هم جزئی از آن است، توجه می کند.

در این رابطه، ایران شاید به دلیل حاکمیت یک رژیم سر تا پا زن ستیز یک استثنا باشد. که در آن هر نوع اعتراضی به این ویژگی زن ستیزی حاد -جدا از عمق و کیفیت آن- جنبه ی سیاسی می گیرد و رو در روی دولت قرار می گیرد. و به نوعی اتوماتیکمان در نظر اول و در سطح عموم، گویا جنبه ای بالنده و رادیکال هم به آن می دهد. در واقع، از دقت در چند و چون عمق و کیفیت آن می کاهد و حتی گاها توجه به نقاط ضعف آن را کور هم می کند. به

خصوص آن که با توجه به همه ی مشکلات و مصائبی که دامن زنان را گرفته است، چنین برخوردی حتی آن جا که به طور صمیمانه و در تلاش برای رفع نقاط ضعف و پیش برد بهتر حرکت زنان هم صورت می گیرد، بلافاصله انگ چوب لای چرخ جنبش زنان و مخالفت با خواست بهبود وضعیت زنان قلمداد می شود.

در هر حال، به نظر من دخالت زنان در زمینه ی مسائل سیاسی مهم و تعیین کننده ی جامعه به خصوص آن جا که به ظاهر دیگر مسئله ی صرف زنان مطرح نباشد- بسیار کم است. رویکرد "جنبش زنان" موجود، بر خلاف دوران پیش و پس از انقلاب اکتر و با حتی دهه ی شصت و هفتاد قرن موخر، به مسائل اجتماعی نه اساسا از سر حق طلبی به عنوان انسان و به این اعتبار هدفمند، بلکه بیش تر از زاویه ی سهم زن است. مثال ها در این مورد کم نیستند. جامعه ی ایران، علاوه بر مسائل و مطالبات مربوط به زنان، با مجموعه ای از مسائل و مشکلات و مصائب اجتماعی دست و پنجه نرم می کند. به نظر من، مسائل و مشکلات اساسی زنان، حتا حق انتخاب پوشش و آپارتاید جنسی، از این مجموعه مسائل و مشکلات و مصائب اجتماعی جدا نیست. هر چه تلاش عمومی جامعه برای رفع این ها بیش تر و قوی تر شود، به همان اندازه هم امکان کاهش فشارها بر زنان و بهبود وضعیت زنان بیش تر می شود. البته همین جا باید تاکید کنم، که مقصود من این نیست که باید منتظر روز موعود بمانیم. روزی که همه ی مشکلات از جمله مشکلات زنان رفع و رجوع خواهند شد. مقصودم این هم نیست، که مشکلات زنان از اهمیتی درجه دوم برخوردار است. برعکس، به نظر من اتفاقا یک معیار مهم آزادی یک جامعه، آزادی زنان در آن جامعه است. اما مسئله این است، که این منظور با توجه صرف و محدود به مسئله زنان و مطالبات آنان، برای مثال حق انتخاب پوشش و سرپرستی فرزند و...، تحقق نمی یابد. چرا آن چه که "جنبش زنان" خوانده می شود، در کنار مطالبات صرف و محدود خود، در دفاع از افزایش دست مزد طبقه ی کارگر -که خود نیمی از آن را هم تشکیل می دهد-، در فعالیت های مربوط به لغو کار کودکان -که شامل فرزندان آن ها نیز می شود-، و در دفاع از مطالبات دانش جویان و مبارزه علیه جنگ و ده ها و صدها مسئله و مشکل اجتماعی دیگر، دخالت و مشارکت ندارد و یا در بهترین حالت بسیار کم دارد. آیا واقعا کار کودک، که یکی از زشت ترین پدیده های جهان معاصر ما است و در ایران هم به طور گسترده و وحشت-ناکی وجود دارد، به زنان و جنبش آن-ها مربوط نیست؟! لغو کار کودکان، زندگی و وضعیت واقعی زنان را بهبود نمی دهد؟! و... متاسفانه "جنبش زنان" به این گونه مسائل توجه ندارد (و یا کم تر توجه دارد) و اساسا هم به همین خاطر، در شرایط کنونی وضعیتی تدافعی دارد و نه اعتراضی.

حالا جواب دو جزء دیگر سؤال را هم می توان این طور داد، که آن چه "جنبش زنان" نام گرفته است، به دلیل غیر جنبشی عمل کردن -به معنای غیر اجتماعی و فراگیر نبودن آن -علی رغم تلاش های صمیمانه و صادقانه ی فعالین آن از یک سو و فرودستی زنان و فشار روزمره و مداوم بر آنان که منبع اعتراضات بسیار در شکل درگیر شدن های خیابانی با ماموران انتظامی به دلیل پوشش و... و یا اشکال دیگر اعتراض غیر سازمان یافته و خودجوش در برابر توهین ها و اذیت و آزارهای روزمره است و اتفاقا ضرورت یک کار گسترده ی اجتماعی را ایجاب می کند، در وضعیت مطلوبی به سر نمی برد. هر چند در طول این سی سال، حرکت-های اعتراضی زنان فراز و نشیب های فراوانی داشته و در بعضی موارد به موفقیت های معینی هم رسیده است، اما باید بگویم که به نظر من این حرکت درجا می زند و پیش رفت های مهم و تعیین کننده ای نداشته است.

تقلیل خواست های اساسی زنان به تغییراتی در قوانین جاری، بحث-های فراوان و گاهی چرتکه انداختن بر سر سهم بیش تر در زمینه ی مهریه و...، خواست گاه کمپین یک میلیون امضا و... در داخل ایران و مبارزات زنان را تا حد لغو حجاب اجباری و آزادی پوشش تقلیل دادن در خارج از ایران، وضعیت "جنبش زنان" را تا حدود بسیاری روشن می کند. این وضعیت آزار دهنده است. فکر کنید که برخی از سازمان های سیاسی که گویا قبلا شعار "بدحجابی" را به عنوان اعتراض به سیاست های جمهوری اسلامی در مورد زنان مطرح کرده بودند، امسال پیشنهادشان به جنبش زنان "بی حجابی" شده است. یعنی برداشتن حجاب. علی رغم اجباری بودن آن، از طریق ضرب و شتم زنان توسط مامورین انتظامی جمهوری اسلامی؛ و از این طریق دل به انقلابی شدن اوضاع خوش کردن، به عقیده ی من دو نمونه ی بارز این گونه نگرش هستند. این درست که حجاب زن در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی یک مقوله ی سیاسی شده است و نشان آپارتاید جنسی را بر خود دارد، اما محور کردن مسئله ی حجاب، محدود کردن "جنبش زنان" به آن، و تابع

های اجتماعی دیگر نیز از مداخله و مشارکت موثرتر و صمیمانه تر "جنبش زنان" در مبارزات خود برخوردار می گردند.

در غیر این صورت، در شرایط و وضعیت زن سنیزی سیستماتیک جمهوری اسلامی، فعالان "جنبش زنان" -مثل جنبش کارگری و دانش جویی و جنبش لغو کار کودک- با نیرو و قدرتی کم تر نسبت به نیرو و قدرت جمعی خود، تحت فشار و دستگیری و آزار و شکنجه ی مداوم خواهند بود. به ویژه زمانی که بخواهند در همان چهارچوب تعیین شده-ی آن، جی، او، تی و سازمان مللی و در خلاء از سایر جنبش های اجتماعی به فعالیت شان ادامه دهند. به نظر من حاد شدن مسائل سیاسی اقتصادی و افزایش سرکوب ها، همان طور که حملات وحشیانه ی اخیر رژیم به جنبش کارگری و دانش جویی می بینیم، به خودی خود یک راه را جلوی پای هر جنبش اجتماعی جدی خواهد گذاشت: آن هم همبستگی با سایر جنبش ها، طبقاتی دیدن مسائل و ماکرو عمل کردن است. با توجه به پتانسیل و ظرفیتی که تلاش گران این عرصه به ویژه زنان معترض و رادیکال - علی رغم کمبودها - در این سال ها نشان داده اند، اگر که این ضرورت درک شود، شخصاً چشم اندازی روشن و البته مبارزه ای سخت تر و قطب بندی شده تر را برای مبارزه ی زنان می بینم.

**تشریح کار- چه گرایش هایی در درون جنبش زنان وجود دارد؟ آیا این امکان وجود دارد که زنان، جنبش مستقل و یک دستی را تشکیل دهند؟**

**سوسن بهار-** طبعاً گرایشات مختلف اجتماعی در عرصه-ی مطالبات زنان حضور دارند. عمومی بودن مشکلات و مصائب زنان و بیان حداقل-ها در شرایط کنونی، عین حال یک مرز مشترک بین زنان طبقات مختلف اجتماعی بر سر مقوله ی تبعیض جنسیتی و فرودستی نیمی از جامعه به دلیل جنسیت است. آپارتاید جنسی، اساساً بر مقوله ی زن بودن عمل می کند. و بخشی از جامعه را به دلیل جنسیتی متفاوت کم ارزش تر دانسته فرودستی می شمارد و از بسیاری از حقوق انسانی، آنان را محروم می کند. این که فشار بر زنان تهدیدست و زنان کارگر کوانتومی است یعنی هم ستم طبقاتی را به عنوان زنان طبقه ی کارگر بایستی متحمل شوند، هم ستم جنسی را و هم این که حتی در مطالبات مربوط به زنان کمتر سخنی از مسائل خاص آنان به میان آید و سهم شان هم از حتی امکان بیان خویش از زنان دیگر، که زنان طبقات مرفه جامعه اند کمتر باشد؛ حقیقتی انکار ناپذیر است. وجود این مرز مشترک با مخرج مشترک بر سر تبعیضات جنسی، ضرورت کار فراگیر علیه آن را گواهی می کند کاری که همین الان در اعتراضات زنان صورت می گیرد، چه به صورت خود بخودی و چه هدفمند بنا براین به نظر من، سوال امکان داشتن یا عدم امکان حرکت و تلاش مشترک بر سر بی حقوقی مطلق زنان در ایران یا بی حقوقی مدرنشان در سایر کشورهای جهان نیست. کل نظام سرمایه داری زن ستیز است و لوده به طاعون فرودست انگاشتن و پست تر تلقی کردن زن. زنان در حرکت های اعتراضی شان به طرف این همبستگی زنانه همین الان هم قدم بر داشته اند و وجود مشکل مشترک "زن بودن" هر چند که نقطه اتکای خوبی برای ایستادگی و رو در روئی با مصائب و پیوسته عمل کردن است. اما متأسفانه در بسیاری موارد مرزهای ضروری را که باید بین گرایشات مختلف طبقاتی در این زمینه باشد را از بین برده است. هر چند که بخشی از این جنبش رادیکال تر و سیاسی-تر از بخش دیگر عمل کرده باشد، یا بکند، اما صرف زنانه دیدن مطالبات زنان و عدم مداخله و مشارکت با سایر جنبش های اجتماعی و همکاری با آن ها، مرز این گرایشات را مخدوش کرده است.

اما در مورد جنبش مستقل زنان یک دست و یک پارچه عرض کنم، اول این که به عقیده ی من جنبش مطالبات ویژه زنان جنبشی ممکن است و همین الان دو فاکتور بنیادی آن، یعنی ستم بر زنان و تلاش و مبارزه بر علیه آن همین الان حی و حاضر و موجود است.

اما در باره ی مستقل و یک پارچه باید تبیین های دقیق و کنکرتی ارائه داد. که امیدوارم نظر من با تبیین سوسیالیستی خویشاوندی داشته باشد.

من به این دو مقوله از این منظر نگاه می کنم.

هرچند که مسائل جنسیتی زنان و ستم جنسی بر زن امری مشترک است و ضرورت تشریح مساعی و هم قدمی را با تمامی انسان هائی که در این زمینه کار می کنند، ایجاب می سازد، اما جدا از توافق بر سر عمومی ترین معضلات زنان، این جنبش نه می تواند یک پارچه باشد و نه همین الان یک پارچه است. هر پایگاه طبقاتی، راه و روش ها، خواست ها و حداقل ها و آرمان های متفاوتی دارد. اگر سوال یک پارچه عمل کردن بر سر ابتدائی ترین نشانه های ستم جنسی و بر خورد مرد سالارانه به "زن" است؟ پاسخ من مثبت است و چرا که نه؟ این وظیفه ی پیشروان محو هر نوع ستم بر انسان است که به یاری جنبش های اجتماعی به پردازند و با حضور صمیمی

کردن مطالبات حیاتی زنان، آن هم در جایی که مشکلات و مصائب زنان و حرکت آنان نیازها و مطالبات پایه ای تری دارد و اساساً می بایست داشته باشد، نشانی از درجا زدن این "جنبش" و به تبع آن دستاوردها و موقعیت آن است. مثالی می آورم، به نظر من در طی این سال ها یکی از پایه ای ترین مطالبات زنان در برابر رژیم آپارتاید جمهوری اسلامی می بایست لغو ماده ی ۱۲۱۰ قانون مدنی، یعنی تعیین سن بلوغ برای کودکان دختر ۱۰ ساله -که باعث محروم کردن کودکان از کودکی و محرومیت دختران و زنان از آموزش، تحصیل، و در نتیجه استثمار بیش تر آنان در عرصه ی کار خانگی و کارهای جان کاهی مانند قالیبافی در دخمه ها و انواع کار پر مشقت دیگر است- باشد. در حالی که کم تر اسمی از آن به میان آمده است و نسبت به آن کم تر اعتراضی از طرف "جنبش زنان" شده است. جنبش لغو کار کودک و دفاع از حق کودکی هم با همین مشکل از جانب "جنبش زنان" روبرو بوده است. به راستی آیا می توان یک ماده ی قانون مدنی را که به نظر من پاشنه ی آشیل بی حقوقی زن در اسلام و حکومت اسلامی است، رها کرد و به تبصره هائی در مورد مهریه و... پرداخت. در یک شرایط اعتدالی جنبش های اعتراضی با خواست گاه سوسیالیستی، پاسخ نه می-بود، اما در چهارچوب تعیین شده ی سازمان مللی و در جنبش صرفاً رفرمیستی- آن هم نه رفرم از پائین و از طریق جنبش های اجتماعی و به دستاوردهای معین رسیدن، بلکه اساساً در چالش میان زنان و دولت ها و یا چالش آن. جی. اوها و تشکلات زنان با دولت ها- پاسخ متأسفانه مثبت است.

**تشریح کار- با توجه به حساسیت جمهوری اسلامی نسبت به زنان و اقدامات مداوم سرکوب گرانه علیه آنان و فعالان جنبش زنان، چشم انداز فعالیت ها و جنبش زنان را چگونه می بینید؟**

**سوسن بهار-** اعتراض همیشگی، روزانه و خود به خودی زنان، علیه نابرابری ها و تبعیضات رژیم اسلامی سرمایه واقعی انکار ناپذیر است. اگر جنبش زنان از موقعیت درخود و زنانه ی کنونی خویش بیرون بیاید و کل جامعه را مخاطب قرار دهد، در مبارزات عمومی اجتماعی و به ویژه در مبارزات طبقاتی کارگران علیه ستم و استثمار سرمایه داری مداخله و مشارکت کند، و از این طریق سعی کند در شکلی فراگیر از جامعه یارکشی کند، با توجه به گستردگی و فراگیر بودن آزار و ستم و خشم عمومی نسبت به توحش و سرکوب جمهوری اسلامی، حرکت زنان می تواند از جنبشی یا تشکل هائی که مدام در همه چیز -و متأسفانه حتی در جزئیات- به دنبال صرفاً حق زنان است و سراغ دیگر مسائل اجتماعی نمی رود مگر از زاویه ی سهم زن، به حرکت و جنبشی برای دست یابی به حقوق واقعی و پایه ای زنان از طریق شرکت فعالانه در جنبش ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی تبدیل شود. چشم انداز هر حرکت اجتماعی و جنبشی جدا از سیاست ها، خواست های اصلی، شیوه های فعالیت و چگونگی رویکرد آن ها به جامعه نیست. هم سرنوشتی جنبش های اجتماعی و ضرورت بهم پیوستگی و همبستگی بین آنان، بهترین راه رسیدن به مطالبات آن ها و فراتر رفتن از موقعیت ها و محدوده های کنونی است. امری که متأسفانه امروز کم تر به چشم می خورد. حتی بخش سوسیالیست این جنبش نیز، به عوض تبیین سوسیالیستی از مطالبات زنان و ترسیم دورنمای روشن و مطالبات اصلی و شیوه های مناسب فعالیت برای تحقق آن ها، به دنبال سهم زنان در سوسیالیسم است! حداقل بخشی از این گرایش سوسیالیستی، به نظر می آید شاید با توجه به تجربیات تلخ گذشته- در پی "تضمین" است! بخش اکثریت و نگاه فمینیستی صرف این جنبش هم، با کمال تأسف، خود را رقیب سایر جنبش های اجتماعی می داند و به همین دلیل نه تنها از مبارزات و جنبش های اجتماعی برای مثال جنبش کارگری- دفاع نمی کند و با آن همگام نیست، بلکه گاهی بیش از زیر ذره بین قرار دادن قوانین ضد زن جمهوری اسلامی، نحوه ی برخورد فلان سازمان سیاسی و یا بهمان بخش جنبش کارگری را زیر ذره بین زنانه ی خود قرار می دهد. البته من مدافع نظرات و فعالیت های نادرست گذشته یا حال این یا آن سازمان سیاسی و... نسبت به مسئله-ی زنان نیستم. منتقدم. اما این جا مسئله این است، که مادام که این حرکت نتواند از مرز جنسیتی و پافشاری و تاکید صرف بر حقوق زنان فراتر رود، چشم انداز و آینده ی درخشانی نمی توان برای آن تصور نمود. خوب است از جانب دیگری هم به این مسئله بپردازیم. اگر "جنبش زنان" در مبارزات و جنبش های اجتماعی جاری مداخله و مشارکت کند. گیریم که این ها دارای نظرات یا رویکرد نادرستی هم نسبت به مسئله ی زنان باشند، اما شرایطی به وجود می آید که این نظرات و رویکرد نادرست نسبت به مسئله ی زنان با برخورد آگاهانه و هدفمند "جنبش زنان" به مرور تصحیح شود. آن وقت، نه تنها "جنبش زنان" از وضعیتی که به وجود خواهد آمد، به نفع تقویت حرکت و جنبش خود بهره مند می شود، بلکه جنبش

و فعال خود سطح این جنبش‌ها را بالا تر ببرند، آن‌ها را ارتقا دهند و اتوریته‌ی معنوی کسب کنند.

در مورد مستقل بودن هم به نظر من باید اول این سوالات را طرح و به آن پاسخ داد. مستقل از کی؟ چی؟ و برای چه؟ اگر منظور مستقل از سیاست، مرد، سایر افراد جامعه و سایر جنبش‌ها باشد پاسخ من منفی است، اما اگر منظور داشتن یک جنبش مطالباتی مستقل از دخالت دولت، احزاب وابسته به آن و اساساً سازمان‌های سیاسی تا آن‌جا که به خواهند و در گذشته تجربه شده است این جنبش‌ها را به زیر مجموعه‌ی خود تبدیل کنند و حتی در امور اجرایی آن نظارت داشته باشند، عزل و نصب کنند؛ است پاسخ من مثبت است. چراکه ویژه گی‌های مسائل زنان کار خاص و ویژه ای را هم با توجه به فرهنگ نابرابری بین زن و مرد در جامعه‌ی سرمایه داری می برد. نکته دیگری هم در باره‌ی این مستقل بودن هست و آن این که اگر این استقلال به معنی رهبر عملی بودن ستم دیده گان این جنبش یعنی زنان است، احترام گذاشتن به حضور انسانی آنان، تجارشان و نظراتشان، آن‌ها را به امیر امر خویش تبدیل نساختن است، پاسخ من آری است اما کلا بر این عقیده ام که امر هر جنبش مطالباتی، تا زمانی که امر کل جامعه نشده باشد، جنبش‌های دیگر در حمایت، هم قدمی و همکاری با آن، حرکت جدی ای را در دستور خود نگذاشته باشند، به پیش برده نمی شود. در مورد جنبش مطالبات زنان هم همین طور است. در غیر این صورت، همان ترجیح بند قدیمی "زنان خودشان بروند کار خودشان را بکنند" تکرار می شود. نمی توان از یک طرف به کسی از بالا ظلم شود و از پائین هم به او گفته شود خودت برو از حق خودت دفاع کن. حضور مستقیم در این جنبش و دوشادوش زنان، تضمین پیروزی این جنبش است. گرایشات سندیکالیستی معمولاً با ظاهر رادیکال "استقلال جنبش"، در هر گونه دخالت موثر خودشان را در این جنبش‌ها منتفی اعلام می کنند. در جنبش لغو کار کودک، حتی اتحادیه‌های کارگری آلمان در سال ۱۹۹۹، به ما می گفتند که بچه‌ها باید سازماندهنگان امر خودشان باشند. جواب ما "جنبش لغو کار کودک" به آن‌ها این بود: قطعاً باید میکروفن را در اختیار کارگران کوچک گذاشت، به خواست‌های شان توجه کرد، نظراتشان را به کار گرفت، و... اما سازماندهی و جمع آوری نیرو و امکانات جنبش را به خود آن‌ها واگذار کردن یعنی، بی مسئولیتی را لای زورق استقلال پیچیدن. هر چند مسئله‌ی کودکان متفاوت است و اساساً جامعه‌ی بزرگسال موظف است که برای آنان، امنیت، شادی، رفاه و تحصیل را فراهم آورد. اما جوهر برخورد همان است. بنابراین، باید دید از چه زاویه ای این تعریف "یک پارچه و مستقل" بیان می شود. کوتاه عرض کنم وجود یک جنبش یک پارچه و مستقل بر سر مطالبات ویژه‌ی زنان با آن درکی که بیان کردم امری ممکن و ضروری است، اما حتمی نیست. حتمی شدنش در گرو فاکتورهای درونی و بیرونی متفاوتی است که به سهم خود سعی کرده ام در کل این مصاحبه به آن به پردازم.

**تشریح کار- نظر شما در مورد پیوند جنبش زنان با سایر جنبش‌های اجتماعی، بویژه جنبش کارگری چیست؟ آیا ضرورتی در این مورد وجود دارد؟ چرا؟**

**سوسن بهار-** به این سؤال در واقع در صحبت‌های قبلی ام پاسخ داده ام. اجازه بدهید بگویم در جهانی که ما زندگی می‌کنیم، در دنیای گلوبالیزاسیون، در عصر انفورماتیک و دنیای اینترنت که به راستی جهان را دهکده ای مرتبط به هم ساخته است، در شرایطی که بشریت عملاً در برابر بربریت یا سوسیالیسم قرار گرفته است، هم سرنوشتی محرومان و پیوستگی- مبارزات شان بیش از هر دوره‌ی تاریخی دیگر ضروری است. و من این را در مقیاس جهانی می گویم. به تنهایی رو به کوه مشکلات فریاد زن، تنها نتیجه ای که دارد: پژواک صدای خودمان در گوش خودمان است! باید همیشه و متحد شد. باید تا آن‌جا که ممکن است نیرو و قدرت جمع کرد. مگر بورژوازی، حاکمان سرمایه دار دنیا، همین کار را نمی‌کنند؟! چرا ما نباید بکنیم؟!

در مورد زنان هم به طور خاص همین حکم صدق می‌کند. زنان نیمی از اجتماع هستند. جنسیت شان، و احقاقاتی که به آن‌ها از این بابت وارد می‌شود، نباید آن‌ها را از این اجتماع و مبارزات و جنبش‌های این اجتماع جدا کند. تا آن‌جا که به حضور زنان در اجتماع برمی‌گردد، آن‌ها کارگر خانگی اند، پرستارند، معلمند، کارگر بخش خدماتند، کارگر فصلی و کشاورزی اند، کارگر صنعتی اند، پزشک و شاعر و نویسنده و روزنامه نگار و محقق اند. زنان طبقه‌ی کارگر یا زنان طبقه‌ی بورژوازی اند. بنابراین، هویت اجتماعی و طبقاتی شان را نه جنسیت، بلکه نحوه‌ی حضور و موقعیت شان در جامعه تعیین می‌کند. گو این که به عنوان زن، مورد تحقیر و ستم هستند و مشاغل پست با حقوق پائین به آن‌ها سپرده می‌شود و... اما این ذره ای از واقعیت

هویت اجتماعی و طبقاتی زنان کم نمی‌کند. آن‌ها، به همین خاطر، هم باید در مبارزات و جنبش‌های اجتماعی برای تحقق مطالبات عمومی تر و پایه ای تر اجتماعی شرکت داشته باشند. و هم به عنوان زن، در همکاری با وسیع ترین نیروهای اجتماعی به ویژه نیروهای طبقه‌ی کارگر، برای تحقق مطالبات خاص خود بکوشند.

شاید این جا فرصت باشد، به مسئله‌ی دیگری هم اشاره کنم که اغلب در شرایط حاضر و بحث- "جنبش زنان" و تشکل "مستقل" زنان و با مخدوش کردن مرزهای طبقاتی نادیده گرفته می‌شود و آن هم زنان طبقه‌ی کارگر و وضعیت آنان است. همین الان از سازمان ملل گرفته تا بسیاری از دولت‌های سرمایه داری از کار کردن زنان دفاع می‌کنند و به کارگیری زنان را بازارهای کار به عنوان یک خواست پیشرو می‌مایانند. طبعاً بیکاری و خانه نشینی و بی حقوقی زنان تا زمانی که کار خانگی از حقوق برخوردار نیست، یک معضل اجتماعی است. اما در واقعیت امر، زنان بیش از آن چه سعی می‌شود نشان داده شود و به نظر می‌آید، کار می‌کنند و در چرخه‌ی اقتصادی جامعه سهم اند. ایران جزو استثناهای است که در آن کار خانگی زنان، جدا از رفت و روب و پخت و پز و نگاه داری از فرزندان، شامل قطعه کاری، سری دوزی، وصل کردن قطعات و مونتاژ... هم می‌شود. در تاریخ جهان، تنها در دوره‌ی ملکه ویکتوریا این انواع از کار زنان وجود داشته است. حالا اگر "جنبش زنان" هم از سر زنانگی و در خود، به اشتغال زنان پافشاری کند، نه از وضعیت موجود فراتر رفته است و نه فکری راه گشا برای این بخش وسیع زنان جامعه کرده است. حرکت پیشرو در این زمینه، طرح مطالباتی از قبیل به رسمیت شناختن کار زنان، افزایش دست‌مزد، جنسیت زدایی از کار (زنانه و مردانه کردن)، دست‌مزد برابر - که حتی در کشور پیشرفته‌ی سوئد هم هنوز تبعیض در این مورد وجود دارد - و حق آسایش برای زنان است. و تازه این‌ها در شرایطی است، که این جنبش اصلاً به فکر این بخش از زنان جامعه باشد و مسائل آن‌ها را مهم بداند، که متأسفانه چنین نیست.

داماد مارکس جان لافارگ کتابی دارد که به سوئدی به نام "Rätten till lättja" که معنی تحت‌اللفظی آن می‌شود "حق آسودگی". تری اصلی کتاب این است، که ما کارگران تاریخاً این قدر کار کرده ایم و دنیا را ساخته ایم که امروزه به ساعات کار کم‌تر و آسودگی بیش‌تر برسیم. این توضیح را دادم، که بگویم مسائل زنان تا آن‌جا که به موقعیت اجتماعی و طبقاتی آن‌ها برمی‌گردد، جزء تفکیک‌ناپذیر مطالبات کارگری است. و صد البته که پیوندی ارگانیک با جنبش کارگری دارد. مسئله‌ی ما بر سر تفکرات تبعیض آمیز و مردسالارانه از یک طرف و پافشاری بر سر همبستگی و هم‌سرنوشتی زنان و مردان تحت ستم و کارگر و فرهنگ سازی به این منظور از طرف دیگر است. متأسفانه این جدائی سازی در بُعد اجتماعی و فرهنگی و مبارزاتی دو طرفه است، یعنی این که از یک سو، هم قدرت‌های حاکم با تقسیم جنسیتی بین زن و مرد جدائی ایجاد می‌کنند و هم از سوی دیگر زنان و مردان تحت تأثیر سنت‌ها و عادت‌ها و آموزش‌های نادرست، این جدائی را حتی در بُعد جنبش‌های اجتماعی هم وارد می‌کنند. همین‌طور است، که از یک سو مثلاً "جنبش زنان" از دید زن محور، می‌خواهد کاملاً به دور از سایر جنبش‌های اجتماعی و جنبش کارگری به کار خود بپردازد و از سوی دیگر وجود سنت‌های عقب افتاده و فرهنگ مردسالار حاکم بر سایر جنبش‌ها - و در این‌جا جنبش کارگری - این هم سرنوشتی و همبستگی را زیر سؤال می‌برد یا به آن توجهی نمی‌کند. اعتصاب زنان کارگر کارخانه‌ی مینو در سالیان پیش، که در اعتراض به بسته شدن مهد کودک در محل کار صورت گرفت، از جانب کارگران مرد کارخانه به هیچ وجه مورد حمایت قرار نگرفت. آن هم در شرایطی که نگاه داری از فرزند، امر مشترک زنان و مردان کارگر است و همین‌طور هم مسئله‌ی بیکاری زنان و فشار اقتصادی بیش‌تر به خانواده.

**تشریح کار- نابرابری و تبعیض جنسیتی، یکی از آن عرصه‌هایی است که جمهوری اسلامی به اشکال مختلف از آن دفاع می‌کند و روز به روز نیز آن را تشدید نموده است. چگونه باید به این نابرابری و تبعیض و ستم علیه زنان پایان داد؟**

**سوسن بهار-** پایان دادن به تبعیض و نابرابری در جامعه‌ی سرمایه داری نیازمند مبارزه‌ای پیگیر، هدفمند و همه جانبه با دورنمای سوسیالیستی است. جدا از این که تحول بنیادین و سازماندهی تولید از پائین و به نفع اکثریت جامعه، نقطه عطف به ثمر رسیدن کل مطالبات اجتماعی و در این‌جا زنان است. اما نکته امروز بر سر چگونگی مبارزه برای تحقق هر خواست ممکن در ارتباط با خواست بعدی و... به امید دگرگونی نهانی است. مسئله‌ی اصلی این است که با تلاش و مبارزه‌ی مداوم و همیشه برای رفع این نابرابری‌ها، راه را برای تحول ساختاری هموار سازیم، نه این که تحقق این مطالبات را به آینده موکول کنیم. رفع تبعیض جنسی علیه زنان همین امروز برای ساختن فردائی نو و در خور شان انسان، اگر به این مسئله این‌طور نگاه کنیم، نه مثل دیدگاه گذشته که هر نوع بهبود در وضعیت زنان را امری موکول به متحقق شدن سوسیالیسم می‌کرد، آن وقت تبیین مسئله‌ی زنان، مسئله‌ی کارگران است - به این معنا که جزئی از مسائل و مبارزات روزمره‌ی کارگری است و باید باشد - مفهوم عملی می‌یابد و در عین حال، جنبش زنان را از ایزوله شدن، و در خود فرو رفتن، نجات می‌دهد. و سرانجام این که، نیروی اجتماعی مناسب و موثری را برای رفع ستم و تبعیض علیه زنان سازمان می‌یابد. در پایان، از وقتی که برای این مصاحبه و پرسش و پاسخ به من دادید ممنونم.





## صدر احکام زندان برای اعضای هیئت مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه را محکوم می کنیم

به دنبال شکست توطئه عوامل مزدور رژیم، جهت ایجاد شورای اسلامی کارگران در شرکت نیشکر هفت تپه، بیدادگاه های نظام سرمایه داری حاکم بر ایران به همراه نیروهای اطلاعاتی رژیم وارد میدان تشدید سرکوب کارگران شده اند.

بیدادگاه های جمهوری اسلامی که در روز ۲۹ بهمن، با دادگاهی کردن اعضای هیئت مدیره سندیکای کارگران هفت تپه اعمال فشار بر کارگران را شدت بخشیده بود، سر انجام با صدور احکام زندان برای کارگران پیشرو هفت تپه، ماهیت ضد کارگری رژیم را به اوج رساندند.

صدر حکم ۴ ماه زندان قطعی، ۸ ماه تعلیقی و ۳ سال ممنوعیت از شرکت در هرگونه انتخابات نمایندگان کارگران، برای فریدون نیکوفرد، علی نجاتی، قربان علیپور، محمد حیدری مهر و جلیل احمدی، پنج عضو هیئت مدیره سندیکای نیشکر هفت تپه، ماهیت ضد کارگری جمهوری اسلامی را بیش از پیش در معرض افکار عمومی قرار داده است.

قابل ذکر است که احکام صادره، توسط اطلاعات شوش و از طریق تلفن به اعضای هیئت مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه اعلام شده تا جهت امضاء به دادگاه مراجعه کنند. کارگران محکوم نیز در اعتراض به احکام صادره از رفتن به دادگاه و امضاء حکم امتناع کرده و خواهان ابلاغ حکم به صورت کتبی شده اند.

علاوه بر احکام صادره علیه کارگران پیشرو سندیکای نیشکر هفت تپه، اعمال فشار بر کارگران زندانی و خانواده هایشان نیز شدت بیشتری یافته است.

نیروهای امنیتی رژیم، از روز سه شنبه ۲۰ اسفند، تلفن منزل علی نجاتی را قطع کرده اند تا از اطلاع رسانی خانواده اش نسبت به فشارهای وارده بر علی نجاتی در زندان، ممانعت به عمل آورند. طبق اخبار دریافتی، علی نجاتی از روز دستگیری تا کنون، تحت فشارهای شدید روحی و جسمی از جمله بی خوابی های مداوم قرار دارد.

تهاجم وحشیانه رژیم ارتجاعی و سرمایه داری حاکم بر ایران به کارگران پیشرو، خصوصاً صدور احکام زندان و ممنوعیت شرکت در هرگونه انتخابات نمایندگان کارگران برای اعضای هیئت مدیره سندیکای نیشکر هفت تپه، نشان دهنده خشم و وحشت این رژیم جنایتکار از اتحاد، همبستگی و شکل گیری تشکل های مستقل کارگری است.

سازمان فدائیان (اقلیت)، یورش وحشیانه نیروهای امنیتی رژیم به کارگران، فعالین جنبش کارگری، دستگیری و صدور احکام زندان برای اعضای هیئت مدیره سندیکای شرکت نیشکر هفت تپه را شدیداً محکوم می کند.

سازمان فدائیان (اقلیت)، همچنین بازداشت و شکنجه علی نجاتی، رئیس هیأت مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه و هرگونه اعمال فشار و ایجاد محدودیت برای اعضای خانواده کارگران را محکوم می کند و خواهان لغو احکام صادره از طرف بیدادگاه نظام سرمایه داری ایران، آزادی فوری و بدون قید و شرط اعضای دستگیر شده سندیکای شرکت نیشکر هفت تپه و پایان یافتن پی گرد و احضار و دستگیری دیگر کارگران است.

**سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورائی**

**زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم**

**سازمان فدائیان (اقلیت)**

**۱۳۸۷/۱۲/۲۱**

**کار - نان - آزادی - حکومت شورائی**

## دولت "آشتی ملی" از نوع فلسطینی

سالی از تقویت تشکلی به نام حماس به ویژه در نوار غزه گذشته بود. حماس را فقط حمایت مالی دولت های ارتجاعی مانند عربستان سعودی تقویت نکرد، بلکه سیاست های اسرائیل و حامیان امپریالیستش هم تقویت کردند، چرا که آن ها در نظر داشتند تا با تقویت یک جریان اسلامگرا به تضعیف سازمان آزادیبخش فلسطین و نیروهای گوناگون درون آن بپردازند. این چنین بود که حماس به تدریج لااقل در بخشی از سرزمین های فلسطین یعنی نوار غزه با موج سواری بر نخستین انتفاضه در سال ۱۹۸۷ شکل گرفت و با سوء استفاده از فساد که رهبران فلسطینی بر آن گرفتار آمده بودند خود را تبدیل به آلترناتیوی در برابر آنان کرد.

وقتی که محمود عباس در ژانویه ۲۰۰۵ انتخابات ریاست جمهوری را برنده شد، کسی انتظار نداشت که دقیقاً یک سال بعد حماس در انتخابات پارلمانی شرکت کند و اکثریت آراء را به خود اختصاص دهد. در این جا بود که برروال همیشگی ساختارهای سیاسی موجود می بایستی دولتی از یک جناح تشکیل گردد که ریاستش بر عهده ی جناح دیگری باشد. اما این دولت که نخست وزیریش را حماس و ریاستش را فتح در دست داشت نمی توانست دیری بپاید. علت هم بسیار واضح بود. آن چه به عنوان حکومت خودگردان شکل گرفته است از سویی یک حکومت تمام عیار نیست و از سوی دیگر تا سقف ۸۰٪ به کمک های مالی دولت های اروپایی وابسته است. اما همین دولت ها دیگر حاضر نیستند به حکومت یا دولتی کمک کنند که توسط گروهی همچون حماس هدایت می شود. از این جا بود که تضادهای دو جناح درگیر در فلسطین به سرعت رشد کردند. محمود عباس، رئیس جمهور حکومت خودگردان تحت فشار دولت های اروپایی قرار گرفت که از وی خواست تا نخست وزیرش، اسماعیل هنیه را برکنار کند. عباس هم چنین کرد و بدون توجه به انتخابات پارلمانی ژانویه ۲۰۰۶ سلام فیاض را نخست وزیر خود نمود. طبیعی بود که حماس نمی توانست چنین امری را بپذیرد و کار به درگیری های خونین کشید. برای مثال در روز ۱۲ مرداد گذشته نیروهای حماس با فتح در نوار غزه به درگیری نظامی پرداختند که حاصلش ۹ کشته و ۸۸ زخمی بود. البته پیش از آن که این درگیری های رخ بدهند، حماس در ژوئن ۲۰۰۷ با توسل به زور فرنیامفرمایی خود را در تمام نوار غزه اعلام کرد و این بخش از فلسطین را به تصرف خود درآورد.

اکنون بار دیگر جناح های درگیر می خواهند در قاهره برای تشکیل دولت آشتی ملی با یک دیگر به مذاکره بپردازند و این در حالی است که پس از حملات اخیر رژیم جنایتکار اسرائیل به نوار غزه در اوایل زمستان و کشتار صدها نفر و تخریب بیش از پیش این منطقه، حماس احساس می کند در توازن قوای درونی فلسطین به نظر در کفای سنگین تری قرار دارد، چرا که حماس و عموم اسلامگرایان از جمله جمهوری اسلامی که به یکی از حامیان اصلی حماس تبدیل شده است

این توافق خواهند رسید که این جناح در کرانه ی غربی رود اردن حکمرانی کند و آن جناح در نوار غزه؟ این موضوع هم بعید به نظر می رسد، چرا که پرسش پیشین، یعنی مسئله ی کمک های مالی دولت های غربی و فشار رژیم اسرائیل به حکومت خودگردان کماکان به قوت خود باقی خواهد ماند و از سوی دیگر نیروهای اسلامگرا همچون حماس که در ذات خود تمامیت خواهی را به همراه دارند حاضر نیستند فقط به بخشی از قدرت بسنده کنند.

وابستگی جناح های درگیر در فلسطین به قدرت های اروپایی از سویی و قدرت های منطقه ای از سوی دیگر بیش از گذشته به گره کوری تبدیل شده است که باز کردن آن بیش از پیش بغرنج به نظر می رسد. مسئله ی فلسطین به یک معضل بین المللی تبدیل شده است که

حمله ی اخیر اسرائیل را یک پیروزی برای مردم فلسطین قلمداد می کنند! اما صرف نظر از تمام این ها آیا می توان انتظار داشت که مذاکرات قاهره که نخستین مذاکرات حماس و فتح نیستند (پیش از آن هم به ابتکار دولت یمن مذاکراتی صورت گرفت) به بار بنشینند و یک دولت به اصطلاح آشتی ملی شکل بگیرد؟ مجموعه ی فاکتورهای موجود چنین امری را امکان ناپذیر نشان می دهند. اگر حکومت خودگردان به رهبری فتح بخواهد همچنان از میلیاردها دلار کمک مالی دولت های اروپایی برخوردار باشد و به حیات خود ادامه دهد، باید حماس را قانع کند تا از برانداختن دولت اسرائیل دست بردارد، اما اگر حماس بخواهد اعلام کند که دیگر خواهان نابودی تمام و کمال اسرائیل نیست دیگر دلیل وجودی نخواهد داشت و مرگ سیاسی و پایان کار خود را خواهد پذیرفت. آیا فتح و حماس به



## دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، راهکارهای اصول‌گرایان و "اصلاح طلبان"

شرایط جامعه است. به عبارت دیگر به رغم کاندیداتوری خاتمی، میرحسین موسوی هنوز کاندیدا شدن خود را رد نکرده است. در واقع مشکل اصلاح طلبان حکومتی بر سر توافق روی یک کاندیدای واحد همچنان ادامه دارد.

اما در جناح موسوم به اصول‌گرایان، وضع از این هم خراب‌تر است. اصول‌گرایان تا این لحظه نتوانسته‌اند بر تشنت و پراکندگی شان لاف در معرفی کاندیدای خود فائق آیند. به رغم زمان اندک، این جناح همچنان سر درگم انتخاب کاندیداها یا کاندیدای معین و مورد نظر خود است. لذا برای جلوگیری از تشنت بیشتر در میان شان، تا کنون از عنوان کردن نام کسی برای کاندیداتوری خیمه شب بازی دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری به طور رسمی و علنی اجتناب کرده‌اند.

به رغم سکوت و تاخیر اصول‌گرایان در معرفی کاندیدا یا کاندیداها، مورد نظر خود، باید گفت که تا این لحظه احمدی نژاد اولین گزینه انتخاباتی آنها است. اگرچه عناصر گرایش‌های مختلف اصول‌گرایان، نسبت به احمدی نژاد و عملکردش، انتقادهای زیادی دارند، اما حضور خاتمی و احتمال دو قطبی شدن انتخابات، میان اصول‌گرایان و "اصلاح طلبان" حکومتی، اصول‌گرایان را بر آن خواهد داشت تا در مقابله با خاتمی رقیب انتخاباتی شان، انتقادهای خود را کنار گذاشته و بر حمایت همه جانبه خود از احمدی نژاد تاکید ورزند. چرا که از یک طرف هنوز گزینه بهتری نسبت به احمدی نژاد ندارند، از طرف دیگر، احمدی نژاد و طرفدارانش آنگونه که بر اساس سیاست تا کنونی شان نشان داده‌اند هرگز حاضر نیستند که بر سر توافق روی کاندیدای دیگری به مباحثات و سازش با دیگر گروه‌های اصول‌گرایان تن در دهند.

طرفداران احمدی نژاد نه تنها حاضر نیستند آراء خود را بجز احمدی نژاد، به نفع هیچکدام از دیگر کاندیداها، اصول‌گرایان در صندوق بریزند، بلکه با به میدان آمدن کاندیداها، دیگری از اصول‌گرایان، چه بسا احمدی نژاد و طرفداران او، حساب خود را از دیگران جدا کرده و به صورت مجزا و مستقل در عرصه انتخاباتی حضور پیدا کنند.

اگرچه انشعابی از این دست در میان اصول‌گرایان، نه فقط برای اصول‌گرایان، بلکه حتی برای خود احمدی نژاد نیز ممکن است مشکل آفرین گردد، اما این گونه رفتار احمدی نژاد و به راه خود رفتنش، چندان هم بدون حساب و کتاب نبوده و نخواهد بود. احمدی نژاد به خوبی بر این امر واقف است که قدرت اصلی و ارگان‌های انتصابی تصمیم‌گیرنده رژیم، حداقل تا این لحظه به عنوان حامی در پشت او قرار دارند. مضافاً اینکه مصلحت‌اندیشی و حفظ قدرت برای اصول‌گرایان، نه تنها مهمتر از "اصول‌گرایی"، بلکه از اهم واجبات نیز هست.

به رغم اینکه شانس احمدی نژاد از همه کسانی که این جا و آنجا و به طور غیر رسمی تا کنون در اردوگاه اصول‌گرایان از آنان نام برده می‌شود بیشتر است، و باز به رغم اینکه فاکتور مصلحت‌اندیشی اصول‌گرایان نیز بیشتر به نفع

احمدی نژاد عمل خواهد کرد، اما، توافق روی شخص احمدی نژاد برای جناح‌های مختلف اصول‌گرایان چندان هم کار ساده و بی‌دردسری نیست. هم اکنون میان احمدی نژاد و نمایندگان فکری گروه‌های مختلف اصول‌گرایان، یک چالش جدی وجود دارد که ابتدا به ساکن باید بتوانند در جهت حل این مشکل به توافق برسند. این چالش که از آغاز به قدرت رسیدن احمدی نژاد شکل گرفته و با گذشت زمان عمق و شدت بیشتری نیز یافته است، هم اکنون بزرگترین مانع و سد راه وحدت میان گروه‌های طرفدار احمدی نژاد و دیگرگرایش‌های مختلف اصول‌گرایان شده است. احمدی نژاد در دوران چهار ساله ریاست جمهوری اش، تحت هیچ شرایطی زیر بار توصیه‌های عناصر تاثیرگذار دیگر گروه‌های اصول‌گرا نرفت. در پاسخ به سهم خواهی و حضور دیگر گرایش‌های این جناح، در مجموعه هیئت دولت و قدرت اجرایی، کمترین تمایل را از خود بروز داده است. او تا کنون نشان داده است که، فقط متکی به تصمیم‌های فردی خود و رهنمودهای خامنه‌ای بوده و در آینده نیز خواهد بود. تا جاییکه در درون کابینه و هیئت دولت، استقلال رای وزاری را که اتفاقاً با پیشنهاد خود او نیز بر صندلی وزارت نشستند، نه تنها بر نتابید، بلکه هر کدام از این وزراء، که خواسته‌اند سیاستی با کمی زاویه در چهار چوب همان وظایف وزارتخانه‌ای شان پیش ببرند، توسط احمدی نژاد از هیئت دولت اخراج شده‌اند.

تاکید روی طرح "دولت ائتلافی" که از طرف محسن رضائی فرمانده سابق سپاه و دبیر فعلی مجمع تشخیص مصلحت نظام، مطرح و پیگیری می‌شود، دقیقاً به منظور تحت کنترل در آوردن تصمیمات فردی احمدی نژاد است. این طرح که از چند ماه پیش و طی نشست‌های مشترکی میان محسن رضائی، قالیباف شهردار تهران و لاریجانی، رئیس مجلس ارتجاع رژیم دنبال شده است، سر انجام در ۹ اسفند ماه ۸۷، بر اساس تصمیمات نشست مشترکی که میان همه معتقدان این طرح صورت گرفت، راه اندازی سندادهای دولت ائتلافی را رسماً اعلام کردند.

به گزارش سایت تابناک، طراحان این طرح بر این باورند که: هیچ فردی به تنهایی قادر به اداره کشور نیست. قوه مجریه که بیشترین بخش اداره کشور را بر عهده دارد، باید توسط یک مجموعه کارآمد و هماهنگ اداره شود (تاکید از ما است).

بر اساس این طرح، از میان مجموعه کاندیداها، اصول‌گرایان، توافق بر روی یک کاندیدا صورت خواهد گرفت. در صورت انتخاب فرد مورد نظر، بقیه کاندیداها، جزء عناصر اصلی تشکیل دهنده دولت خواهند بود. تا بدین وسیله "مجموعه کارآمد و هماهنگ" با حضورشان در یک "دولت ائتلافی"، اداره کشور را به عهده بگیرند.

اگر احمدی نژاد شرایط طرح دولت ائتلافی را بپذیرد، اصول‌گرایان در جهت رسیدن به توافق روی احمدی نژاد، با دردسر کمتری روبرو خواهند بود. وگرنه مشکل اصول‌گرایان همچنان لاینحل باقی خواهد ماند. در واقع، این یگانه راه

به اجماع رسیدن اصول‌گرایان روی کاندیداتوری احمدی نژاد در مقابل کاندیدای "اصلاح طلبان" است. در غیر این صورت، آنچه که محتمل‌تر می‌باشد این است که احمدی نژاد با تکیه بر اهرم‌های انتصابی خامنه‌ای، نیروهای مسلح و شبه نظامی و قدرت اجرایی دولت، در مسیر مشخص خودش پیش خواهد رفت.

مشکل دو جناح به اصطلاح اصول‌گرا و اصلاح طلبان حکومتی رژیم، فقط تشنت و عدم توافق روی یک کاندیدای واحد نیست. بلکه حرفی برای گفتن در حد همان شعارهای دروغین گذشته ندارند و این نه تنها مشکل فعلی کاندیداها، دو جناح، بلکه مشکل اساسی کل رژیم حاکم بر ایران نیز هست. چه می‌خواهند بگویند؟ شعار اصلاح رژیم از درون و مردم سالاری دینی با رسوایی به پایان رسید. شعار بهبود شرایط معیشتی مردم و آوردن پول نفت بر سر سفره‌ها هم با فقر فزون‌تر توده‌های زحمتکش به فرجام رسید.

خاتمی حتا همان شعارهای کذائی گذشته‌اش را در مورد به‌اصطلاح آزادی و مردم سالاری دینی دیگر تکرار نمی‌کند. کربوبی که با وعده دادن پنجاه هزار تومان به روستائیان در دوره قبل وارد میدان شده بود، هم اکنون حتا خودش هم نمی‌داند چه می‌خواهد. در واقع می‌توان گفت، کربوبی به رغم اینکه جناح محافظه کار رژیم سعی دارد تا با حمایت نسبی از او، انشقاق و دو دستگی را در میان "اصلاح طلبان" بیشتر دامن بزند، کمترین شانس قرار گرفتن در راس هرم اجرایی رژیم را دارد.

کارنامه چهار ساله دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد نیز که پیش روی توده‌های میلیونی جامعه است. کارگران، زنان، جوانان، معلمان، دانشجویان و توده‌های زحمتکش جامعه از کارنامه چهار ساله احمدی نژاد، که قرار بود پول نفت را بر سر سفره مردم ببرد، جز تشدید سرکوب، گسترش بیکاری، فقر و فلاکت، رشد افسار گسیخته قیمت‌ها و تورم رسمی اعلام شده ۳۰ درصدی، چیز دیگری در مقابل خود ندارند. ماهیت کل رژیم هم بر اکثریت بزرگ مردم ایران پوشیده نیست. این همه در حالی است که هیئت حاکمه حتی به یک رقابت در درون طرفداران حکومت اسلامی تن نمی‌دهد.

اکنون قضیه را از منظر دیگر بنگریم و فرض کنیم که رژیم استبدادی حاکم به هر علتی رقابت را در درون جناح‌ها و باندهای درونی خود بپذیرد و رعایت کند.

با نگاهی به نتایج انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری رژیم در دوره‌های گذشته، می‌توان گفت که اکثریت بزرگ مردم، انتخابات رژیم را تحریم می‌کنند. معهداً آن بخش از توده‌های مردم، که به هر دلیل و با تاثیر پذیری از هزاران ترفند و تبلیغات شبانه‌روزی رژیم، در پای صندوق‌های رای حضور یافته‌اند؛ عمدتاً به کاندیداها، که خودشان سیاست ضد مردمی و توخالی بودن شعارهایشان را عملاً در زندگی روزمره خود تجربه کرده‌اند، رای نمی‌دهند. از این رو، به نظر می‌رسد که در این دوره نیز کاندیدایی که لاقلاً یک سری شعارهای ظاهر فریب‌جید را برای توده‌های مردم داشته باشد، شانس بیشتری برای انتخاب شدن دارد.

## حادثه، بس عظیم بود



مهرداد نشاطی

چند روزی است که رفیق گرمای بهنام کرمی از میان ما رفته است. در همین چند روز، پیام‌های تسلیت و همدردی زیادی در سوگ این رفیق در سایت‌های اینترنتی درج شده است. متأسفانه، اما، همراه با آن اطلاعات غلط و وقایع‌نگاری کذبی که معلوم نیست، منابع آن کدامند.

وقایع‌نگاری زندان، بخشی از تاریخ ایران است که چون هر واقعه‌ای می‌بایست همان‌گونه که بود، بازنگاری شود و آن هم با رجوع به شاهدان آن.

در مورد فاجعه‌ی کشتار تابستان ۶۷ بسیار نوشته شده، اما یکی از گوشه‌های ناروشن کشتار ۶۷، نحوه انتقال خبر اعدام‌ها به بندهای دیگر بود. این رازی بود که جزئیات آن به دلایل امنیتی و برای حفظ جان رفقای که آن را انجام دادند، بیست سال پوشیده مانده بود و فقط زندانیانی که مستقیم در آن دست داشتند و معدودی از زندانیان سیاسی سابق از آن باخبر بودند. همین نیز باعث شده است که با مرگ رفیق بهنام کرمی، عده‌ای که از این جزئیات بی‌خبرند، غیرمسئولانه، به حدس و گمان و کذب‌نگاری دست بزنند. حتی یکی از زندانیان سابق جویای نام، تا بدان جا پیش رفته که بی‌هیچ شرمی آن را به خود نسبت داده است.

(۱) نشر وقایع نادرست و ادعاهای کذب، در شرایطی که جمهوری اسلامی هنوز درباره این جنایت خود سکوت می‌کند، و حتی درصدد است با تخریب خاوران آثار آن را از نابود کند، تنها به سود این رژیم خواهد بود تا آسان‌تر بر جنایت کشتار ۶۷ سرپوش گذارد و فعالیت‌های شاهدان و بازمانده‌گان این کشتار را در جهت افشای این جنایت بی‌ثمر کند.

یکی از رفقای که در رساندن خبر اعدام‌ها در زندان گوهردشت به سایر بندها نقش داشت، رفیق بهنام کرمی بود. و اکنون که این رفیق دیگر در میان ما نیست، و رفقای دیگری که در این کار نقش داشتند، در خارج از کشور به سر می‌برند، وظیفه‌ی ماست که این واقعه را آن‌گونه که بود، به دور از دروغ‌پردازی و ادعاهای کذب بیان کنیم. اما جریان ماقع...

### به یاد رفیق بهنام

اوایل تیر ماه ۱۳۶۷ آخرین ملاقات ما قبل از شروع کشتار زندانیان بود. این ملاقات با ملاقات‌های قبلی تفاوت داشت. شدیداً تحت کنترل بودیم و پشت پرده‌ای که پشت سرمان بود، برای هر کدام مان، نگرهبانی گذاشته بودند، یعنی "حواست جمع باشد چه می‌گویی." جو سالن ملاقات به شدت تغییر کرده بود طوری که خانواده‌ها هم متوجه شده بودند و می‌پرسیدند: "چه اتفاقی افتاده؟" در این ملاقات، حتا بچه‌های کوچک را هم به این طرف نیاوردند و زمان ملاقات هم کوتاه‌تر از حد معمول بود.

ملاقات تمام شد. فوراً ما را چشم‌بند زدند و با تهدید و ارعاب به بندهایمان برگرداندند. به بند که بازگشتیم، خوشحال از دیدار خانواده‌ها، به همراه دیگر رفقا به صحبت نشستیم و از وضعیت خانواده‌ها در بیرون حرف زدیم و اگر هم خبری ردوبدل شده بود به یکدیگر منتقل کردیم. از این ناراحت بودیم که چرا وقت ملاقات کم‌تر از معمول بود و بچه‌ها را این طرف نیاوردند و مهم‌تر از همه چرا پشت سرمان پاسداران ایستاده بودند. می‌دانستیم که جنگ پایان یافته و عده‌ای فکر می‌کردند، از تبعات شکست در جنگ است که پاسداران هارتر شده‌اند.

بعد از ملاقات، تمامی امکانات ما اعم از هواخوری، روزنامه و حتا رادیو که در موقع اخبار ساعت ۲ بعدازظهر در بندها پخش می‌شد، قطع شد و بیماران را هم دیگر به بهداری زندان نبردند.

برخورد پاسداران فرق کرده بود و کارهایشان غیرعادی بود. به خواست‌ها و سوالات ما پاسخ نمی‌دادند و حتا هنگامی که زندانیان عادی افغان غذا را می‌آوردند، یک پاسدار به همراه‌شان بود و نمی‌گذاشت با آن‌ها حرف بزنیم.

تمامی امکان ارتباطی ما با بندهای روبرویی به مورش زدن خلاصه می‌شد. تنها استننا، بند بالا، یعنی بند هفت بود که علاوه بر مورش زدن، امکان ردوبدل کردن نوشته هم هنوز وجود داشت. باید بگویم، پس از انتقال تدریجی همه زندانیان سیاسی از قزل‌حصار به گوهردشت، که از پاییز سال ۱۳۶۵ آغاز شده بود، روابط ما سیستماتیک‌تر شده بود و هر زندانی در کمون خاص خود زندگی می‌کرد، مسئله ارتباط‌گیری هم شکل دقیق‌تری به خود گرفته بود و کمون‌ها از طریق افراد خاصی با یکدیگر تماس می‌گرفتند و اخبار و مسائل دیگر را به هم منتقل می‌نمودند. از آنجایی که تمامی کمون‌ها توانایی و یا امکان ارتباطی از طریق مورش را نداشتند این کار از طریق برخی از کمون‌ها انجام می‌گرفت و اخبار به دیگران منتقل می‌شد. در کمون رفقای اقلیت نیز ارتباط از طریق مورش به طور سیستماتیک و روزمره انجام می‌شد و رفیق بهنام نیز به خاطر مهارت‌اش در مورش زدن، نقش به‌سزایی در این ارتباطات داشت.

در مرداد ماه ۶۷، متوجه شدیم که ملاقات ماهانه با خانواده‌ها هم قطع شده است. بعد از آن تحلیل ما و تحلیل عمومی این بود که بر فشارها افزوده خواهد شد و مورد یورش پاسداران قرار خواهیم گرفت. پیش‌بینی می‌کردیم، برای شکستن موضع ما در زندان دست به سرکوب ما بزنند. به همین دلیل هم منتظر بودیم مورد ضرب و شتم قرار بگیریم، در سلول‌ها بسته شود و برخی از ما را

به سلول‌های انفرادی منتقل کنند.

من در آن زمان در بند هشت بودم. صبح روز ۶ شهریور حدود ساعت هشت صبح صدای پای زندانیان بند ۷ که بند بالایی ما بود توجه ما را به خود جلب کرد و سکوت بر ما حکمفرما شد. تلاش کردیم، شاید از طریق مورش بفهمیم چه خبر است. فوراً متوجه شدیم که بند را خالی کرده‌اند. حدود ساعت ۱۰ صبح، صداهای مبهمی از طریق کانال‌های هواکش، از بند پایین، به گوش ما رسید. زندانیان کلماتی مانند "وسایل شخصی"، "بنویسید"، "وصیت نامه"، "زود باش"، "نگاه نکن"، "سر تو بنداز پائین" و... را شنیده بودند. کسی نمی‌دانست موضوع چیست و مخاطب پاسداران چه کسانی هستند. از آنجایی که قبلاً در بند پایین، زندانیان افغان که در آشپزخانه زندان کار می‌کردند زندانی بودند برخی فکر می‌کردند آن‌ها، مخاطب پاسداران هستند. برخی هم استدلال می‌کردند که احتمالاً دستگیرشدگان مجاهد در حمله مجاهدین به کرمانشاه هستند که به گوهردشت منتقل شده‌اند. هیچ یک از ما فکر نمی‌کردیم که ممکن است مخاطب آنها رفقای خودمان باشند که مدت ۶ تا ۷ سال بود که دوران محکومیت زندان خود را می‌گذراندند. نه تنها چنین چیزی به مخیله‌مان خطور نمی‌کرد، بلکه در هیچ تاریخی هم این شیوه را خوانده و تجربه نکرده بودیم.

حدود ساعت ۱۱ صبح در بند باز شد و ناصریان، رئیس زندان، و داوود لشگری به همراه تعداد زیادی پاسدار به داخل بند ریختند و همه زندانیان را از سلول‌ها بیرون کشیده و چشم‌بند زده و به بیرون از بند بردند. و به این ترتیب دادگاه‌های بندهای هفت و هشت و اعدام زندانیان این دو بند شروع شد. (۲)

...

عصر روز ۹ شهریور ما را با چشم بند به راهرو اصلی زندان و به طرف سالن آمفی تئاتر گوهردشت بردند. در طول راه هزاران فکر به مغزمان خطور می‌کرد. نمی‌دانستیم چه در انتظارمان است. دست مان روی شانه رفیق جلویی بود و با فشار دست بر شانه یکدیگر، احساس‌مان را به هم منتقل می‌کردیم؛ خوشحالی از زنده ماندن رفیق‌مان؛ غم از دست دادن رفقای که دیگر در میان‌مان نبودند؛ اضطراب نسبت به آینده و آنچه که در انتظارمان است. چاره‌ای جز ادامه‌ی راه نبود ولی با هم بودن، به ما روحیه و قوت قلب می‌داد. در راه متوجه شدیم که ما را به راهروی منتهی به بند ۸ می‌برند.

تعدادی را به بند هشت بردند و تعدادی را هم به بند هفت. من را به همان بند قبلی، یعنی بند هشت بردند. به بندها که رسیدیم، چشم‌بندهای مان را برداشتیم. با چشم به دنبال رفقای مان می‌گشتیم و از دیدن رفقای که جان به‌در برده بودند خوشحال می‌شدیم. فضا، فضای آندوه و هراس بود. برای آن که پاسداران متوجه نشوند، به داخل سلول‌های مان رفتیم و با حالی که نمی‌توان بیانش کرد، یکدیگر را در آغوش گرفته و در غم از دست دادن عزیزان مان اشک ریختیم.

من و بهنام هم یکدیگر را در آغوش گرفتیم و خبر از دست دادن رفقای را که می‌دانستیم اعدام شده‌اند به هم دادیم. به بند ما گفته شد که وسایل زندانیانی را که نیستند، جمع کنیم. به زندانیان بند هفت هم گفته شد که وسایل کسانی که نیستند و

## حادثه، بس عظیم بود

وسایل خودشان را جمع کنند. پس از جمع آوری وسایل، بچه‌های بند هفت را به بند ما آوردند. ساعتی به این شکل گذشت و با دیگر بازمانده‌گان که در مجموع حدود ۴۰ نفر می‌شدیم صحبت کردیم. غم جان باختن هم بندی‌های مان بر ما سنگینی می‌کرد. از برخی از رفقا که از بند ۸ برده بودند خبری نداشتیم و کاری هم نمی‌توانستیم بکنیم.

چند نفر از این ۴۰ نفر را نمی‌شناختیم. بعداً، فهمیدیم بازمانده‌های بندهای فرعی گهردشت هستند و در دوران زندان با ما نبوده‌اند. به خاطر این عدم شناخت، بی‌اعتمادی هم بر ما حاکم بود که طبیعی بود. جو وحشتناکی بود. سایه مرگ را در سراسر بند حس می‌کردی. بودند کسانی که جواب سلام را هم به سختی می‌دادند و...

از پنجره توالت بند، که مجاور حیاط هواخوری بند بود، متوجه شدیم که زندانیان بند مقابل، هنوز در بندها هستند. نمی‌دانستیم در این سه روز چه بر آن‌ها گذشته است. آیا به دادگاه برده شده‌اند، یا نه؟ این سئوالات من و رفیق بهنام را به خود مشغول کرده بود. حدود ساعت هشت بود که شام دادند. در آن زمان، تمام مشغله‌ی فکری ما این بود که با بچه‌های بندهای دیگر تماس بگیریم و آنها را باخبر کنیم. باید به بچه‌های اوینی و ملی‌کش خبر می‌دادیم. در جایی که اغلب محل تماس ما بود، سایه‌شان را می‌دیدیم. می‌خواستند بدانند که در این دو سه روز کجا بوده‌ایم.

موضوع را با سیاوش سلطانی و اکبر شالگونی که به هم اعتماد داشتیم، در میان گذاشتیم. من می‌خواستم خودم مورس بزیم، اما بهنام گفت: "مهرداد، این کار را نکن، من می‌کنم." گفتیم: "چرا؟" گفت: "تو حکمت دارد تمام می‌شود. ممکن است تو را از این جا ببرند. ولی من ماندگارم. بگذار من بروم." باور نمی‌کردم، در آن شرایط کسی حاضر باشد، چنین کاری بکند. گفتیم: "باشه. ولی من هم باید باشم. چون می‌دانم که بچه‌های مقابل نمی‌فهمند که من هستم یا تویی." وقتی یک نفر مورس می‌زد، طرف مقابلش متوجه می‌شد که چه کسی آن جا ایستاده است. آن قدر حرفه‌ای شده بودیم که وقتی کسی علامت می‌داد، می‌فهمیدیم که کیست. رفیق بهنام هم، همان طور که گفتیم، در مورس زدن بسیار حرفه‌ای بود.

دو رفیق مسئولیت نگهبانی را به عهده گرفتند. من و رفیق بهنام رفتیم پشت پنجره و رفیق رابط مان در آن طرف (بند ملی‌کش‌ها) را خواستیم. ارتباط برقرار شد. من بیرون آمدم و به نگهبانی پرداختم و رفیق بهنام خبر و اطلاعات خود را منتقل کرد. شرایط خطرناکی بود. می‌دانستیم که در آن شرایط، لو رفتن و دستگیری فقط و فقط اعدام را در پی خواهد داشت، ولی این خبر باید منتقل می‌شد که شد. خوشبختانه لو نرفتیم، پاسداران متوجه نشدند و کسی هم دستگیر نشد.

در حین تماس، در بند ما اکثر زندانیان، خواسته و ناخواسته همکاری لازم را انجام می‌دادند و تا دیروقت و زمانی که کار رفیق بهنام پایان گرفت، بقیه در راهروی بند قدم می‌زدند و کسی به

طرف آن دستشویی که ما در نزدیکی آن بودیم نیامد. همه به نوعی فهمیده بودند آن‌جا خبرهایی هست ولی کسی چیزی به روی خود نمی‌آورد و مزاحمتی هم ایجاد نمی‌کرد.

رفیق بهنام تمامی اخبار را که مدت زیادی هم طول کشید به رفقایمان که در بند ملی‌کش‌ها بودند منتقل کرد. خبر بسیار فاجعه‌بار بود و باور نکردنی. رفقای آن طرف باور نمی‌کردند. برای اطمینان، سؤالاتی می‌کردند تا با شناخت بیشتر از رفیق بهنام، از صحت اخبار مطمئن شوند.

بهنام به من گفت: مهرداد بچه‌ها باور نمی‌کنند. از او پرسیدم: آیا تمامی خبرها را منتقل کردی؟ بهنام در پاسخ گفت: تمامی خبرها منتقل شده.

من مجدداً پشت پنجره رفتم و با مورس تمامی اخبار را تأیید کردم و گفتم رفقا جهان سرخوش و محمود قاضی و مجید ولی اعدام شده‌اند. رفقا هم با دیدن شیوه مورس زدن (نحوه حرکت دست) و رمز مورسی که بین ما بود، به صحت اخبار اعتماد کردند.

این رفقا شبانه تمامی اخبار را به دیگر زندانیان و همچنین به بند پایین خود که به بند اوینی‌ها معروف بود و بند روبرویی‌شان، بند زندانیان دارای احکام بالای ده سال، منتقل کردند.

صبح فردای آن روز، ۱۰ شهریور، متوجه شدیم که بندهای اوینی‌ها و ملی‌کش‌ها را خالی کردند. ما تشنه خبری از آن‌ها بودیم و این ساعات طولانی انتظار تا عصر آن روز طول کشید. ساعاتی که همچو ماه‌ها بر ما گذشت.

حدود ساعت ۷ بعدازظهر همان روز، در ورودی بند باز شد و رفقای بازمانده بند اوینی‌ها و ملی‌کش‌ها را به بند ما منتقل کردند. فوراً متوجه شدیم که تعداد زیادی از رفقا اعدام شده‌اند. باید توجه داشته باشید که در آن موقع نمی‌دانستیم که اقدام بعدی رژیم چیست و برای در هم شکستن ما تا به کجا پیش خواهد رفت. بنابراین، برخی از رفقا با اطلاع از اخبار اعدام‌ها، تصمیم گرفتند از جان خود بگذرند ولی حاضر به پذیرش شرایطی نشوند که حیثیت و شأن انسانی‌شان را خدشه‌دار سازد.

۲۰ سال از این ماجرا می‌گذرد و متأسفانه رفیق بهنام هم از میان ما رفت. بقیه رفقای که در این عمل دست داشتند، اکنون در خارج از ایران به سر می‌برند. از همین‌رو، می‌توان شرح واقعه را آن گونه که بود و با نام افرادی که در آن دست داشتند، بازگفت.

باید گفت، این اقدام، در گفتگوهای بین زندانیان سیاسی سابق با نتیجه‌گیری و تفسیرهای متفاوتی همراه است، برخی معتقدند که ارسال این خبر، جان بسیاری را نجات داد.

اما، فارغ از تفسیرهای مختلف درباره‌ی این اقدام قهرمانانه رفیق بهنام و سایر رفقای همراه وی، به نظر من، این عمل داوطلبانه و آگاهانه رفیق بهنام توانست به سایر زندانیان حق انتخاب بدهد. آنان این امکان را به دست آوردند که نوع برخورد خود با جنایتکاران جمهوری اسلامی را تعیین کنند. حقی که ما از آن محروم بودیم و بدون هیچ گونه اطلاعی به مسلخ‌گاه‌های اسلامی فرستاده شده بودیم.

یاد تمامی رفقای جانباخته کشتار سال ۶۷ گرامی رفیق بهنام در زندگی بعد از زندان خود نیز انسانی فدا کار و محبوب اطرافیان بود و تا لحظه آخر زندگی، چون انسانی ازاده زیست.

به مصداق مثلی در زبان آذری آزاد یاشان - آز یاشار یادش گرامی و راهش پایدار مارس ۲۰۰۹ (اسفند ۱۳۸۷)

### پانویس‌ها:

- ۱ - در آینده، در نوشته‌ی دیگری به این موضوع با تفصیل خواهم پرداخت.
- ۲ - از آن جایی که شرح مفصل این واقعه را در مصاحبه‌ای با ناصر مهاجر داده‌ام که در جای دیگر منتشر خواهد شد، اکنون از ذکر جزئیات آن صرف‌نظر می‌کنم.

این شعر توسط یکی از رفقای بازمانده کشتار سال ۶۷ به یاد رفیق بهنام سروده شده است

سیاهی بال گسترده باز  
در آسمان نیرنگ  
کرکسان مرگ آئین بر فراز  
بر بند و سلول ما در پرواز  
چونان شکاری در دام  
گوش‌ها خالی از نوا  
چشم‌ها فقط شیاری از زمین  
نواری از هوا

....  
برش نوری باریک  
وارسته از خویش  
نهیبت می‌زد همه را  
هوشیار شو، بیدار شو  
هادی آمد، حمید آمد  
"با من نیست"  
سعید نمی‌شناخت او را  
حسن را صدا کردیم  
از واژه‌های زخمی  
در تهاجم کشتار می‌لرزید  
صدای گردن‌های شکسته  
از اشک‌های او پیدا بود  
در نیمه‌ی مرداد بهت و ماتم

....  
"دور باش، از نیش زهرآگین این گرگ  
می‌درد این شکمبارهی کور"  
پیامی آغشته به خون  
از باریکه‌ی نور می‌تراود  
بر سایه‌ی رنج از قرق شب  
و با ناباوری و آه می‌گذشت  
نام‌ها با یادها رنگ رنگ  
ما دانسته رفتیم فردا را  
به نمایش دار و گردن

....  
دلآوری بود  
دلآوری کرد  
آن که باریکه‌های نور را  
در تاریکی نیمه شب شهریور  
برید و فرستاد به سوی ما



## دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، راهکارهای اصول‌گرایان و "اصلاح طلبان"

### کشمکش مجلس و دولت، نزاع بر سر لایحه بودجه و بحران مالی دولت

از صفحه ۴

حال اگر از این منظر، روی نمایش انتخاباتی دهمین دوره ریاست جمهوری رژیم تامل شود، آنگاه بهتر می‌توان وسوسه‌گرایی از "اصلاح طلبان" حکومتی در کاندیداتوری میرحسین موسوی و نیز وسوسه حضور خود موسوی در انتخابات این دوره را درک کرد. چنانکه خود خاتمی نیز، در پاره‌ای از سخنرانی‌ها و موضع‌گیری‌هایش، علنا روی حضور موسوی تأکید داشته است. لذا در صورت کاندیدا شدن موسوی، حتی بعید نیست که خاتمی به نفع او کنار رفته و موسوی به عنوان کاندیدای نهانی "اصلاح طلبان" وارد نمایش دهمین دوره انتخاباتی ریاست جمهوری رژیم گردد.

اما برای اکثریت بزرگ توده‌های مردم که به ماهیت سر تا پا ارتجاعی رژیم و جناح‌ها و گروه‌های درونی آن پی برده‌اند و می‌دانند که انتخابات در کشوری که آزادی سیاسی از مردم سلب شده است، جز یک فریب و نیرنگ نیست، روشن است که تمامی کاندیداهای مورد نظر رژیم، مستثنا از اینکه اصولگرا باشند یا "اصلاح طلب"، مستثنا از اینکه مستقیم در سرکوب توده‌های مردم نقش داشته باشند یا در پشت پرده سرکوب توده‌ها را سیاست‌گذاری کنند، عملاً بخشی از ارکان‌های سرکوبگری رژیم ارتجاعی و جنایتکار جمهوری اسلامی بوده و هستند.

اگر در نیمه دوم دهه هفتاد این توه‌م در بخشی از مردم ایران و حتی پاره‌ای از سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون رژیم ایجاد شده بود که با انتخاب یک رئیس‌جمهور به اصطلاح "اصلاح طلب"، شاهد یک تحول و دگرگونی اصلاح طلبانه از درون حاکمیت و نظام حاکم بر ایران باشند، اکنون ناآگاه‌ترین افراد جامعه نیز به بطلان این توه‌م پی برده‌اند. دیگر هر بچه محصلی می‌داند که با وجود یک دولت مذهبی که اختناق و دیکتاتوری عریان ذاتی آن است و قرار داشتن قدرت اصلی و مطلقه حاکمیت در دست ولی فقیه و نهاد‌های انتصابی او که در رأس هرم قدرت حاکمیت جای دارند، چیزی به نفع آنها تغییر نخواهد کرد.

معهداً بر یک نکته باید تأکید نمود. از آنجایی که دیکتاتوری عریان، فراکسیون‌هایی از طبقه حاکم را نیز از آزادی فعالیت سیاسی محروم کرده و حتی می‌کوشد محدودیت‌هایی بر سر راه فعالیت یک جناح و گروه‌های سیاسی طرفدار رژیم ایجاد

نماید و با این وجود، نمایش انتخاباتی هم بر پاکند، و این همه در شرایطی است که رژیم با بحران و گسترش اعتراضات و مبارزات توده‌ای رو به رو است، این خود باعث تشدید تضادها و اختلافات درونی طبقه حاکم می‌گردد. اینجا فرصتی است که نیروهای انقلابی از تشدید تضادها و اختلافات به نفع جنبش انقلابی و انقلاب، استفاده کنند.

اگرچه درگیری جناح‌های مختلف رژیم، جمهوری اسلامی را از درون تضعیف خواهد کرد. اگرچه تشدید این تضادها به نفع توده‌های مردم در امر پیشبرد مبارزه طبقاتی با رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران است، اما تشدید تضادهای درونی رژیم هرگز از طریق توه‌م پراکنی و دعوت مردم به حضور در انتخابات صورت نمی‌گیرد. تضادهای درونی رژیم خود انعکاسی از مبارزه طبقاتی کارگران و گسترش مبارزات آزادیخواهانه و دموکراتیک گروه‌های مختلف اجتماعی از قبیل زنان، دانشجویان، معلمان، جوانان و... بوده و خواهد بود. بنابراین بهره‌برداری از تضادها و اختلافات چیز دیگری جز تلاش برای تشدید درگیری‌های طبقاتی نیست. مسلماً با تشدید و گسترش مبارزات کارگران و توده‌های میلیونی جامعه علیه جمهوری اسلامی است که تضادهای درونی جناح‌های مختلف رژیم بیشتر و بیشتر تشدید خواهد شد. از این رو، تا جایی که به نیروهای آگاه جامعه و توده‌های میلیونی مردم مربوط است، آنان بر این واقعیت روشن دست یافته‌اند که، راه نجات آنها از شر فجایع رژیم سرمایه داری- مذهبی، سرکوب‌گر و قرون وسطانی حاکم بر ایران، نه تنها تحریم انتخابات فرمایشی، بلکه تشدید اعتراضات و مبارزات توده‌ای و در نهایت سرنوشتی انقلابی این رژیم، از طریق تلاش برای سازماندهی مبارزه انقلابی توده‌ای، اعتصابات عمومی سیاسی و قیام مسلحانه توده‌ای خواهد بود. قیامی که با سرنوشتی جمهوری اسلامی و تشکیل حکومت شورایی، توده‌های کارگر و زحمتکش را بر سرنوشت خود حاکم خواهد کرد و با تحقق فوری‌ترین مطالبات دموکراتیک و آزادی خواهانه کارگران، زنان، دانشجویان و دیگر اقشار جامعه راه دگرگونی سوسیالیستی و محو ستم طبقاتی را در پیش خواهد گرفت.

از صفحه ۸ دولت "آشتی ملی" ...

طرف‌های درگیر، از درون و بیرون، یکی از دیگری ارتجاعی‌ترند و بعید به نظر می‌رسد که بتوانند با توافقاتی خشک و خالی با یکدیگر به سازش برسند. تا زمانی که در این منطقه حکومت‌های مذهبی از نوع یهودی یا اسلامی وجود داشته باشند، جنگ و بحران هم وجود خواهند داشت. چه در اسرائیل و چه در فلسطین راه و چاره‌ای نیست مگر این که مردم بتوانند صرف نظر از اعتقادات مذهبی‌شان در چارچوب‌های غیر دینی، چه در دو دولت و چه در یک دولت واحد زندگی کنند.

جاری رو به رو خواهند بود که لااقل به چهل تا پنجاه درصد خواهد رسید. این نکته نیز به جای خود باقی است که در مجلس ارتجاع کسی با اصل لایحه احمدی نژاد مخالف نیست. برخی از آنها عوام‌فریبانه ادعا می‌کنند که از آن رو به پیشنهاد احمدی نژاد در مورد افزایش بهای حامل‌های انرژی تا مرز تامین ۳۴ هزار میلیارد تومان مخالفت کردند، که فشاری به مردم از این بابت وارد نشود. اما در وهله نخست نگرانی آنها از واکنش توده‌های زحمتکش مردم و نتایج سیاسی آن بود. حتا نمایندگان مخالف طرح احمدی نژاد در نطق‌ها و مصاحبه‌های خود پنهان نکرده‌اند که این طرح ابعاد سیاسی-امنیتی دارد. احمدی نژاد هم در نامه‌اش به مجلس به این نکته اشاره کرد. بخش دیگری از مسئله هم به اختلافات و رقابت‌های درونی هیئت حاکمه برمی‌گردد. این را نیز خودشان پنهان نکرده‌اند. از جمله نادران از سران جناح اصولگرا و عضو کمیسیون اقتصادی مجلس در مصاحبه با خبرگزاری فارس با اشاره به مصوبه مجلس مبنی بر حذف اعتبار ۲۰ هزار میلیارد تومانی لایحه هدفمند کردن یارانه‌ها در لایحه بودجه سال آینده، گفت: "اجرای شدن لایحه هدفمند کردن یارانه‌ها از جمله مواردی است که مورد وفاق همه کارشناسان، کارگزاران و دلسوزان نظام است و مجلس شورای اسلامی نه تنها خواستار اجرایی شدن دقیق و کارشناسی شده این لایحه است بلکه از شجاعت دولت در اجرای آن حمایت می‌کند." وی افزود: "از طرف دیگر رقبای سیاسی اصولگرایان قصد داشتند از این موضوع سوء استفاده کنند و در صورتی که دولت قیمت‌های انرژی را گران کند یا نکند و منابع آنرا بین طبقات پایین درآمدی توزیع کند یا نکند، از آن بعنوان پاشنه آشیل حمله به دولت استفاده کنند، به این ترتیب مجلس ترجیح داد که آثار بودجه‌ای اصلاح قیمت‌های حامل‌های انرژی و اثر آن بر دهک‌های مختلف درآمدی را به بعد از گزارش کمیسیون ویژه بررسی کننده لایحه هدفمند کردن یارانه‌ها به صحن مجلس و تصویب لایحه دولت، موکول کند." بنا بر این، در نهایت نیز تا انتخابات ریاست جمهوری رژیم به تعویق افتاده است و سپس با توجه به اوضاع آن را تصویب و به اجرا خواهند گذاشت. در هر حال آنچه که تاکنون از بررسی و تصویب لایحه بودجه سال آینده دولت می‌توان نتیجه‌گیری کرد: تشدید تضادها و اختلافات هیئت حاکمه حتا در درون یک جناح، تشدید وخامت مالی دولت در سال آینده و بالاخره وخیم‌تر شدن وضعیت مادی و معیشتی توده‌های زحمتکش مردم خواهد بود.

### زنده باد سوسیالیسم

### گرامی باد

### یاد کمون

### پاریس، نخستین

### حکومت کارگری

## به یاد تمامی رفقای فدائی که در راه آزادی و سوسیالیسم جان فشاندند

این ترتیب به بلندگوی حاکمان سرمایه تبدیل شوند. اما مهم توده های زحمتکش و ستمدیده مردم اند که قضاوت خود را کرده اند و نام و یاد جان باختگان راه آزادی و سوسیالیسم را جاودانه کرده اند.

سازمان فدائیان (اقلیت) در سالروز جانباختگان فدائی، با ادای احترام و بزرگداشت یاد و نام تمامی رفقای که در مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم جان فشاندند. به یاد رفقای سیاهکل، به یاد رفقای سال ۵۰، سالی که زنگ بزرگ خون به صدا درآمد. به یاد تمامی رفقای که در مبارزه با رژیم سلطنتی، با سری افرشته جان باختند. شکنجه ها را به جان خریدند و لب به شکوه نگشودند. به یاد تمامی رفقای که در سال های سیاه حکومت جمهوری اسلامی، در ۲۴ و ۲۵ اسفند ماه سال ۶۰، سال ۶۷ و در تمام روزها، ماه ها و سال هایی که جمهوری اسلامی بر ایران حاکم است، بر سنگفرش های خیابان، در دل کوه ها و دره ها و در سیاهچال های اسلامی جان باختند و با سپاس و احترام به تمامی خانواده های جانباختگان فدائی که عزیزان شان را از دست دادند، بار دیگر بر عزم و اراده محکم خود بر ادامه راه این رفقا در مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم تا پیروزی نهائی، تاکید می‌ورزد.

سرشار از جنایت هایی است که حاکمان و مدافعان نظم طبقاتی برای تثبیت و ادامه ی حیات خود به آن دست زده اند. از آمریکا تا اروپا از اروپا تا آفریقا و از آفریقا تا آسیا، همه جا رد پای این جنایت کاران را می بینیم که هنوز به جنایت خود ادامه می دهند.

و چقدر حقیر می نمایم کسانی که این مرگ سرافرازانه را "تفکر شهادت طلبی" می نامند. آن ها از آن جایی که ناتوان از درک مبارزه ی طبقاتی هستند و به دلیل ماهیت شان همواره در مبارزه متزلزل بوده اند، با وارونه جلوه دادن واقعیات، سعی در توجیه ماهیت متزلزل و سازشکار خود دارند. آن ها با تحریف واقعبیت ها تلاش دارند تا پذیرش سرافرازانه ی مرگ و نتیجه ی قهری مبارزه در جوامع طبقاتی را تفکر "شهادت طلبی" معرفی نمایند و حتا پا را از این نیز فراتر گذاشته و سعی می کنند هم صدا با عوامل سرمایه مقاومت ها را افسانه خوانده و به

همین امروز شاهدیم که چگونه افراطیون اسلامی توده های مردم را سپر بلا می کنند و چه ها که با مردم نمی کنند. با بمب ها و اسلحه های شان مردم کوچه و خیابان را نشانه می روند و نام آن را نیز مبارزه با آمریکا و غیره می نامند.

از همین رو بود که فدایی جاودانه شد. اما این تمامی داستان نبود. فداییان در زندان ها نیز جان فشانی ها کردند. مقاومت های شان هرگز از خاطره ها بیرون نخواهد رفت.

در بیرون و درون زندان ها همواره فداییان بر اساس سنت تاریخی کمونیست ها رفتار کردند. در این میان اگرچه اشتباهاتی نیز رخ داد، اما اشتباهات محدود هرگز نمی تواند اساس موضوع را خدشه دار کند. در این میان کسانی نیز بودند که در زندان ها خیانت کردند، اما این موضوع نیز نمی تواند اساس مقاومت ها در زندان را خدشه دار سازد و این موضوعی است که باعث رنجش حاکمان جبار و جنایت پیشه شده تا با تمام امکانات خود به جنگ این نام برونند. آن ها هنوز از این نام و ارزش و اعتبار آن می ترسند.

رفیقی که سال ها در چنگال دژخیمان جمهوری اسلامی اسیر بوده است، با یادآوری دوران نوجوانی اش و گرایش اش به سازمان، این ترس مرتجعین را چنین به تصویر می کشد.

باز به فکر فرو می روم. قلم را به دست می گیرم و در حالی که آن را می چرخانم، باز به گذشته ها بر می گردم. به یاد کودکی های ام می افتم و به یاد ماهی سیاه کوچولو که هنوز در آن سن و سال به عمق این کتاب پی نمی بردم. نمی دانستم که این کتاب و ماهی سیاه کوچولو به واقع حکایت نسل انسان هایی از نوع دگر است. اما آیا ماهی سیاه کوچولو به استقبال مرگ رفت؟ این سوالی است که به ذهن من خطور می کند.

در گذشته ها می مانم. به یاد صدها و هزاران ماهی سیاه کوچولو می افتم که برخی از آن ها را از نزدیک می شناختم و با آن ها زنده گی کرده بودم. هرگز در چهره ی آن ها مرگ را ندیده بودم. همه گی عاشق بودند. عاشق زنده گی. همه گی آرزو داشتند که سوسیالیسم را به چشم ببینند. همه گی آرزو داشتند که با تمام وجود خود آزادی را لمس کنند. همه گی آرزو داشتند که بتوانند یک روزی آن چه را که در دل دارند، فریاد بزنند. در چشمان شان شور زنده گی بود و وجودشان سرشار از زنده گی. همه جا زنده گی را جستجو می کردند. در زندان ها اتاق های شان همیشه تمیز و مرتب بود، حتا سلول های انفرادی. از کوچکترین چیزی که بوی زنده گی می داد به وجد می آمدند. همیشه سرود زنده گی را زمزمه می کردند. شاد بودند شاد شاد. و مرگ را دشمن.

اما چه باید کرد، هنگامی که مرگ سایه اش را بر سر تو می گستراند؟ آن ها از مرگ بیزار بودند اما هنگامی که با آن رودر رو شدند، آن را سرافرازانه پذیرا گشتند. آن ها آموخته بودند که دشمن طبقاتی برای ادامه ی حیات خود، خون کارگران و زحمتکشان، خون کمونیست ها را به زمین خواهد ریخت و این درسی بود که با خواندن تاریخ آموخته بودند. تاریخ جوامع طبقاتی

### بخشی از شعر طوفانکاران

مانندی ست.	آن بی هنر که گفت مردن ثمرچه داشت
اینک دریا دلان جنگل، آن عاشقان خلق	بر خود قیاس کرد
در داد هر شهید، در خون هر رفیق	او را خیر نبود
در هر خروش تیر	که هر مرگ، مرگ نیست
با نعره ای عظیم، فریاد می کنند:	وان او که بی دریغ وفادار زندگی ست
تا ظلم پا به جاست، بهره کشی به	مرگش تولدی است
پاست،	او، آن یل دلیر، طوفان گر کبیر
این قهر و کین رواست،	در هر غریب تیر
آینده زآن ماست	در هر توان مشت
آینده زآن ماست	در لاله های سرخ، برجا و



۳۰ ساله شد

سی سال پیش، نخستین شماره نشریه کار در ۱۹ اسفند ۵۷ انتشار یافت.

سی و یکمین سال انتشار کار را با ایمان به پیروزی پرولتاریا آغاز می کنیم!



برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

K. A. R  
Postfach 160531  
60068 Frankfurt  
Germany  
آلمان

I. S. F  
P. B. 398  
1500 Copenhagen V  
Denmark  
دانمارک

Sepehri  
Postfach 410  
4410 Liestal  
Switzerland  
سوئیس

Postbus 23135  
1100 DP  
Amsterdam Z.O  
Holland  
هلند

K.Z  
P.O.BOX 2488  
Vancouver B.C  
V6B 3W7 Canada  
کانادا

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I. W. A  
6932641 Postbank  
HOLLAND

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

[info@fadaian-minority.org](mailto:info@fadaian-minority.org)

شماره پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

ای میل تماس با نشریه کار:

[kar@fadaian-minority.org](mailto:kar@fadaian-minority.org)

**KAR**

Organization Of Fedaian (Minority)  
No 545 March 2009

## به یاد تمامی رفقای فدائی که در راه آزادی و سوسیالیسم جان فشاندند

اما هنوز هم این سوال برای برخی باقی است که براستی چه رازی در آن بوده و هست که پس از گذشت نزدیک به چهل سال از نبرد سیاهکل و طنین شدن نام "فدائی" هنوز این نام ارزش‌های زیادی را با خود به دنبال می‌کشد. به راستی چه چیزی در آن وجود دارد که هنوز حاکمان جنایتکار با نوشتن کتاب‌های به اصطلاح تحقیقی سعی در خراب کردن آن دارند؟ به راستی چه چیزی در این نام وجود دارد که تبه‌کاران اکثریتی که شریک جرم جنایتکاران جمهوری اسلامی در سال‌های اولیه دهه‌ی ۶۰ هستند هنوز می‌خواهند از این نام سوء استفاده کنند و در زیر این نام چهره‌های خاکی و ذلیل خود را بیوشانند؟

هنگامی که رفیق صفایی فراهانی و دو رفیق دیگر توسط روستاییان به رهبری کدخدا دستگیر شدند، مسلح بودند. چرا این رفقا از اسلحه خود برای فرار از دست روستاییان غیرمسلح استفاده نکردند؟ آیا درست بود یا غلط؟ عجیب نیست! فدائی هرگز اسلحه خود را به سوی توده‌ها نشانه نرفت و اگر لازم شد جان خود را نیز در این راه نهاد. این تفاوتی است که فداییان و دیگر کمونیست‌ها را از سایر گروه‌ها و احزاب متفاوت می‌سازد.

۱۳ صفحه

در روزهای ۲۴ و ۲۵ اسفند ماه سال ۱۳۶۰ تعدادی از اعضای کمیته مرکزی، اعضا و هواداران سازمان فدائیان اقلیت در پی یورش مزدوران سرکوبگر جمهوری اسلامی به قتل رسیدند. در جریان مبارزه سازمان ما از ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ تا به امروز، افزون بر ۱۵۰ تن از فدائیان، از جمله بنیانگذاران سازمان که در سیاهکل نبرد خود را آغاز کردند، تنها در اسفند ماه جان باختند. کنفرانس دوم سازمان فداییان اقلیت به پاس بزرگداشت یاد، مبارزه و قهرمانی صدها فدائی که در جریان مبارزه با رژیم‌های ارتجاعی سلطنتی و جمهوری اسلامی، در راه اهداف آزادیخواهانه و سوسیالیستی سازمان، جان فشاندند، روز ۲۵ اسفند را روز جانبازگان فدائی اعلام کرد.

مرتجعین، این مبارزان راه آزادی و سوسیالیسم را در کوچه و خیابان به قتل رساندند، یا به جوخه‌های اعدام سپردند، با این پندار باطل که اهداف و آرمان‌هایشان را نابود کنند، اما این وحشی‌گری و کشتارانه تنها چیزی جز شکست عایدشان نکرد، بلکه مبارزه در راه این اهداف و آرمان‌ها، وسعتی بیشتر به خود گرفت و نام فدائی نیز در قلب بزرگ کارگران و زحمتکش‌ان جای گرفت.



برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می‌شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می‌باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می‌توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی [www.radioshora.org](http://www.radioshora.org)

برنامه‌های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

<b>نام:</b>	<b>Radioshora</b>
<b>ماهواره:</b>	Hotbird 6
<b>زاویه آنتن:</b>	۱۳ درجه شرقی
<b>فرکانس پخش:</b>	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
<b>پولاریزاسیون:</b>	عمودی
<b>FEC</b>	۵ / ۶
<b>Symbol rate</b>	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای

دمکراسی شورایی:

۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی